





## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله محمد وآله وصحبه  
 اجمعين اما بعد فيكون يد احقر العباد الى من سام الدين كمشهدت شفق  
 كه اين پانزده مکتوب از اين حضرت شيخ عبدالقادر جيب الى قدس الله سره  
 مرده مشتمل بر بوايع و حکم و افواض و تفارقات و تشبیهات و اقتباسات  
 آیات قرآنی مقدار دویست و اعتقادات پنج و شصت برادران صوفیه و خلاصه  
 ایشان رضی الله تعالی عنهم پس بخاطر اید که حاصل سر مکتوب ترجمه کرده و تریف  
 نوشته شود مکتوب اول ای عزیز چون بوارق شهود دارد و غلام فیض حدی  
 الله النوره من بیت و در خشدن کرد و در بلیح و وصول از مذهب عنایات و تحقق بر حجت  
 من بیت و نور زین اید و در با جین النسل از بر باض قلوب که گفته و بلاغ شوق در  
 بس تبین ارباب بنفقات با انصاف و موصوفه چون هزار و هشتاد و شش سال گذرد  
 و نیز ان کشتیاق در کوا این سرایر شعل برزند و اطمینان در قضای غفلت از

نهایت طرا  
شهر و ملک و اول دروادی سرفتنه بیایم کند و خواست  
از کان از اقسام حدیث است بیست و نه از آن بدید آرد و غرض از این در بیان  
اعتدال قدر و جلال و بی غوی بهم فی سبیل و بی خیال و بی خیرت نمود و اندام و روح  
از باطنی عشق بجهنم و بجهنم و طوطی و زرد و برکی زبان حال آید که در رب انزل  
منزله مبارک و کائنات غیر المشرقی سبقت عین است ان الذین سبقت لهم  
مثال الحسنی در رسد و ایش ترا بر سر حل مراد فی مقصد صدق عنه بیک تقدیر  
زود از دود و در مجلس ایشان بیایست رسانند و باده نعیم للذین استسوا  
الحسنی و زیاده و پیش کشد و کوس و حل از خم قرب مادی سفاک و شنیع  
بر بهم شراب ظهور را گردان شده و ملک ابدی و دولت سرمدی از او است ثم رایت  
نعماد و ملک بیدار است دیده کرده و بکلیه دوم ای عزیز سبک طلب نحو یکی از توبه و الذین  
جاده و نیست اندیشه نموده و با تش و بخند کم الله غلبه بکار دارد و حاجت نشناختن بیان  
حقه کنند و بهم سبک بکار کرد و در بازاران الله استی من المؤمنین انفسهم و اولهم  
بان لهم الجنة و از زشش باشد و بدان سرمایه توان که بضاعتی من جالبس الا  
له الذین الی الله حاصل کنی و شد و عزیز از اسرار و الهی صون خط عظیم بر تو  
بکش بند و در لایع انوار امن شریعت صدره لاسلام فیه عاف نور من رب  
شعاعی بر تو باده از ندای اعلی ادعونی استجب لکم باعینه در دل تو پیدا اید و تمام  
قل مستحق الدنيا فیلل ما بی همت بدون غمی وارد جلد و الآخرة خیر و البقی



جوهر کینه عازر سیم قریب و محن افروز لیه بیهوشی است  
 قلب از آن در دانهتر از او دانه و از آن قلعه قلم فزینم در پستان حجره و طلا  
 نوح الله انما اخرجی برکت شوی در پانج فصل ساریان الدین بصفقت هم  
 منی الحسنی و تربیت کیه و از سخاوت الله بختی الیه من یث و قطرات  
 فیض و تدبیر فضل با بریدن لغا کند و از ارضی ریاض قلوب از سائست  
 و علمشاه من لدنا علما سر سر شود و اشجار بساتین روح از نماز ان رحمة الله  
 قریب من المحضین جمله بارور کرد و عیون و صوال از سر چشمه عین  
 یشریب به المایون بر دست سرور در یاد و بشی اقبال ذلک فضل  
 الله یؤتیه من یشاء و یشاء رتشی رساند که الا تخافو ولا تحزنوا و البشیر بالجنة  
 التي كنتم توعدون مکتوب یکسوم ای عزیز تر کس از آن روز که یوم بقر المرد  
 من اخیه و امه و ابیه و صاجته و منبه و از خاشیته و ان شدد و امالی و انفسکم  
 او تخفوه یحاسبکم به الله اندیش کن و چون او انفس کالانعام بخوض فیها  
 مشغول باشی و سر در زرقبه فاذا کرونه اذکر که فرد بر دیده دل و مشاهده  
 و جوه یوم مشاهد ناضرة الی ربها ناظره بکشی و نظاره کن یا داور شاید  
 که ندای و الله یدعو الی دار السلام در کوشش هوشش تو افتد و از خوابگاه  
 غفلت انما الحیوة الدنیا لعب و لهو بیدار کردی و در طلب حجاب  
 و البقون السابقون اولیک المجددون فی جنات النعیم از سر

قدم باری و حکیم است و از جهان و دل در نیازی با مشرب الطاف  
 الله لطیف بساده با هزاران اطباء هذا بالمهم نزد پیش این  
 و عکرا و الله جنود السموات و الارض همه را تو شود و بر شک  
 اعدای این شیطان ملائکة بن عدو بین غیر دزدی یابی و از دام بوی  
 نفس که این النفس لا تارة بالسوء و خدا صلی علی و روح و لا از لطف  
 است و الله و اتقوا الله و اعلم که مرقوم کردانی و مرغ روح و از خطا بر قدم یاد  
 ارد و در فضای سالت فاسکلی سبیل نیک و لا بجنای شوق و بر پرواز  
 آید و از آثار نفس در بستان غم کلی من کل الثمرات محظوظ گردد و آینه  
 سر تو از لواحق انوار تجلیات همه صفت نور گیرد و در توجع السبل فی النها  
 مکتشف شود و از روضه خیر انوار امطار مراحم و از نسا من السماء ماء فاقبنا  
 به جنات و جب الخصد بر سر هم جو باغ ارم و روز او اینجا به بلدة میتا ترافم  
 شود و ستار فلک شفا عطا و کفیه که یوم جدید از پیش تو بردارند و تو  
 در مشام کمال او و دمانی گاهی در دریای بی نیازی ان الله یعنی عن  
 العالمین فرو شوی و از صبح و شب آقامنوا ان الله در ادب حیرت  
 سرگردان و فرو مان و کاهران نسیم لطف و لاتیا سو و من روح در کلشن  
 نمجید چون عند لیله از شوق در غم ای و از علیات و جده نغمه انی لا اجد  
 یحیی یوسف بر کشته و حاد بزبان ملاست پیش آیند و گویند که الله

الملك لقي ضلالا لك القديم چون انبر الفاء على وجهه فارتد سيرا طاهر كرد  
 با هزاران نياز و بجزا و درخواست گفت استغفر لنا و زبنا امانا لنا طاهر  
 باد از سر صدق برخواستند كه لقد اشرك الله علينا و تود در مقام مناجات  
 اسی و بزبان حال گوی كه رب قد آتيتني من الملك علمتني من تاويل  
 الاحاديث فاطر السموات و الارض انت دلي في الدنيا و الآخرة تقي  
 مسلمات الحق بالصلح بين اى عزيز پيش از اين تعاقل  
 كردن بكميات دنيا و مغرور شدن بلبس سعادت بود بلكه خطاب  
 از فضیلت بالحيوة الدنيا من الآخرة بگوشتن جان تو نرسیده است و از ديد  
 و من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى و دخل سبيلا بهيخ ندرى  
 و از ته بد اقرب للناس حسابه و هم في غفلة معضون بهيخ اديشه  
 نميكني و از نوع من فان يريد حرك الدنيا فوته منها و مال في الآخرة من  
 نصيب ما بهيخ ارمي و ارسبه فاما من و اثر الحيوة الدنيا فان الحليم  
 هي الماوى بهيخ انبات نميكني با چند دربه غفلت سرگردان و در بند شهوت  
 بي سامان كي و هو سه تو بود الى الله در شود و بخواب و انبوا الى ربكم توجه  
 بدان حضرت شكن و بكنان صدق و اطلاق بر خوان كه انى و بدست و جوي  
 لاند في نظر السموات و الارض جنتها و اناس المشردين فانقايس اسرار و هو  
 الذي يقبل التوبة عن عباده ويعفو عن السيئات از خزان الطاف

ان الله غفر لراحمهم برتو بخشوف کرد و بیکضایت بشارت تراست  
 که ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين و مصلح معاصی نغمه من ت  
 عجز به بخش و منادی اقبال بزمان حال ندانند که ان الذين قالوا ربنا الله  
 فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون ای عزیز چون شوم معارف  
 آن مطلع مسمو است که بر طوطی بکنند از اخی قلوب بابتدا شود کرد و اخلاق  
 الارض بنور ربها و اجنه طدام جهالت او پیش بصابر عقلی مرتفع شود  
 که مکتشفنا عنک غطا رک و لا اطن انهام آن مشاهد و نوازع انوار عالم  
 قدس از سر حیرت چشم باز ماند و خواطر افکار از عکاسی عجب اسرار  
 عالم ملکوت در تعجب شود و سوزش سحران عشق او را در نوادی طلب کرد  
 که و غلبات شوقی او را در بواطن قرب النفس بخش و منادی ان الله  
 فضل على الناس ندانند و هو معكم اینا کنیم بر نکته سر معیت مطلع کرد و هستی خود  
 کم کنند و انجملوا مع الله الذی آخرو در ریای نیست لبس لک من الامر فرمود  
 تا که هر توحید بیکبار و دامواج غیرت او را بجز محیط عظمت و اندازد از بهشت  
 خواهد که در کناره آید و در کرد بابت جبر شد افتد گوید رب انی ظلمت نفسی  
 فاغفر لی مرا که بابت امداد الطاف و مکنایم فی البه و البحر در رسد و او را بطل  
 لطف نصیب بر حشمتا من ت فرمود و در و مناجات خزان بر اراده بکل  
 خط و سبب باز و در مودت و است و الی الی ربک المنتهی اطلب به خند

پس بدانکه فادجی الی بعد و ما دجی صا شد و تقدیر ای من ایتنا الکبری  
جمع می دارد ای عزیز چون عکس کجی است غایت اید بخشی  
ایده من یثا و در ولایت قلوب و نماز و طهوج نفوس انارست بلجام  
ربا نشت و با هوانی سبیل الله حق جبار و مراض و مدلل کرد و جبار و هوید در  
بحال نفوی بس سل مجاهد در کشت و فراغت امید را باطل الله و اطمینان  
المرسول مفید کردند و اعمال ارادات و اختیارات را بتادیب و من بعمل  
سوی مجاهد به سر آمد و این رسوم و عادات و قواعد ارکان عس و الحاشی  
را از میان بردارد و تادی حال بزبان صدق مقال ناکند ان الملوك اذ خلوا  
قوة الفسد و جعلوا العزة اهلها اذ لم یحون عرسه صفای قلوب را و شتاب  
الکذا و من یبتغ غیر الاسلام و ینتقلن یقبل منه مدحها کرده و جدائی ارواح و از  
سایم الطاف و من یدعی الله فهو المبهت سرای معطر و مروح کرده و صفی است  
اوراق سراب را از نفایس قوم لطایف و لیک کینست فی قلوبهم اللایمان می فرم  
کرده و منکات ضایع از لوانع انوار الله متهم نور هرات نورانی شود  
یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال او کرد و چون هواء منشور ادره و انشود  
و بزبان صدق باز گوید و نرمی البیال تحبها جامدة و هی تمر مر السحاب  
اسرافیل عشق و نفع فی الصور در دما بر صبا عقد فیض حق من فی السموات  
و من فی الارض بظهور انجاد و بشیر اقبال لایخربهم الفیض الایکبر در رسد

و اینست از آنکه در دهر و بعلین بخت صدق و اعلی شود در ضوآن با شکر  
 بشری کم الیوم پیش آید و اینست جنات نعد را که بخت بد سلام علیکم  
 طبعیم فادخلوا خالدهن و اینست آن کویند الحیدر الله الذی صدقنا وعده  
 و ادخنا الارض نبوء من الجنة حیث نشت و فتم اوجر الله منین  
 ای عزیز بکی از عالم غرور و فلا نقرکم الحیوة الدنیا و لا یفرکم  
 بالله العزیز ربورکن و از منازل اهل جنة که تعرف فی جوارهم نظرة النعم  
 یاد آید از آنکه بوی از نفاست بهستان مروج و ریحان و جنة النعیم بخت بد  
 رسد و جنة الزحام همان نای و یسفران من جنت خرم خدامت و کام  
 برند و قیاتی که از خالق لذت جادک الملق من یکس بر تو کشف کرد  
 استنسی مخزن نقص علیک حسن القصص اسانده و شاد و شاد و آفتاب  
 کنی گاه آن بالنده لغات خطایب بفرست عبا ی الذین یستمعون القول فیستمعون  
 از غایت شوق در طرب آملی و گاهی از صدقات سلوات بهیشت فاستقم  
 گاه اهرت و من تاب معک سر در مرقد حریف و گاهی بجلالتین و غصه  
 بجلالت جمیعاً چنگ و گاهی در فزاکت انصر الان من عند الله و اوبری  
 و گاهی در دای خوف سنسد زبهم من حیث لا یعلمون و روشی و گاهی  
 بر ساحل آن ربکم لرؤف رحیم گذر کنی و از حدایت من کاین بر خواله و ربه  
 فاعمل علی صالحا بر صبیح و از اینها و کل در جاست مما عملوا الهادی اخلاص

و اعتراف تمامی در داخل سوره ان صلاتی و تسبیح و تحمید و ثناء حق تعالی  
 العالمین آئی و از غایده نعیم و من اونی بعدد من الله فاستغفر و ابرخوی  
 و از منادی فصل در ایشنوی که با عبادی لا خوف علیکم و لا اثم تحزبون  
 ای عزیز چون اینک مرا بر این سخن مسامح قلوب در رسد  
 لذایذ نعمات الست برکم را یاد داری و شکر آن حالات قلوبا بلی تذکر کند  
 عزیزان را و در حرمت بعد با اسفی علی یوسف بر کشد و بر خط کرد تراند  
 اینک را و بعضی عیناه منم الحزن فهو کفیم را نه خلق گیر و وطنه و فانی نوای  
 میزهای انما الشکوی و حرامی با ملک مصر حمل رود داشت کند بر قاف  
 جذبات شوق و رضای سموات سیر جان نداد در دهان بذا الرزقنا مالک من  
 نقاد ای عزیز که اروحو و دواعی شهواته لا تتبع الهوی فیضک  
 عن سبیل الله اعراض کن و ارموا طر غفلت و لا یطیع من اغفلنا قبله عن ذکرنا  
 برون آئی و در صحبت اهل سوه که فویل للفا سیه قلوبهم عن ذکر الله پر بریز و از  
 منادی استجیبوا للربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله ندای الم یاءن للذین  
 امنوا ان تحث قلوبهم لذكر الله لکوشش هوشش استعمل کن و بر بلیه احسن ان  
 تنوک سدی از خواب غمور بیدار شود و از مقامات اهل مضمر که رجال التلمیهم  
 تجارده و لا یج من ذکر الله خبر باز پرس و از برای کعبه مقصود از سر قدم ساز و در  
 انقطاع و تمسک الیه تمسک یلا باز از بحر غفلت اندم خرم بار اجل تفویض و افوض

امیرالمؤمنین با فاطمه و کونوا مع الصادقین است و از مسکنی که احادیث و بنا که آن  
جستار ما علی الارض زینت بها جوی کون و از سیر بها کتب فتی که انما ابوالکرم و اولادکم  
نقش سلامت بگذرد و از مناجات مسکن است بی آن هذرة تذکره فممن شیاء و تحذیر  
الی و پس بسلام راه پیش و بسان اخذ از که امن بحیب المضطر اذا دعا بالضر  
وزاری بر خوان که اینها الصراط المستقیم تا بیشتر عنایت قیدم الا ان اولیا  
الله لایهتدون لا خوف علیهم و لایهم چیز خوفن آیه است رحمت سلام قولاً  
من رب ارحیم پیش آید و بر جنیت تقدیر من الله و فتح قریب سوار است  
و بجنات نعیم خلوا فانقلبوا بنعمه من الله و فضل داعی شود و نبی غیر فضل از  
هر طرف در در زمین آید و اقل و خراب است محبت با بی سقا غیب کردن  
و شمشیر و اینک ان هدا کان لکم جبر و کان بیکم مشکور و برکت  
و سام الله فانه و کلم الله موسی تخنیم انما زکرت و بیجا غلاما تجلی به یحیی  
اطناب و به یوا طرمول بصا و سکر است علامات و خرموسعی صعبا بازاید  
و نامرشد است و جوی موسی زمانه الی ربها اطره و بایست که بدید و بحر معرف  
آید و بزمان حال باز که دید لانه که اولاد بسیار و بودید که اولاد بسیار و جوی اللطیف  
للغیر ای عزیز تا جبهه اضطراب بر خاک مننی و از سعی بسجده بان  
حسرت نیاری بوستان عبثش تو هرگز از بنات است طریک بر سر نشود  
و بخاستن ایستد تو بغیر جان مراد بار و زنده و اعضا و ممبر با و راق رضا



ریا حین انفسی قمر است قریب که دان که عذرا از نفی و حسن مایه بر سر  
 نشود و بجا نیست نرسد و عذرا لب قلاب بنفخه شوق در ترنم نیاید و ماهی  
 قوا را با خطه ای قلاب حسب الی بنی سیدین از نفس ام ابیاتی مانع  
 باشد و از نشود و از فضا یلالتیان یعنی یک الی ما متعنا به از و اجا منهم مذهر  
 الخیرة الدنیا فتنهم فیه غم و نکند هرگز بر در معتقد صدق عذرا یک معتقد  
 شود و از انکار هم بایست و آن عذرا هم هیچ بر بخورد و از بستان و الله  
 عذرا حسن المایه بوی بشتام او نرسد و از کلزار نعیم هم اجرام عذرا هم  
 و بودیم با کانونا بعلون آید هیچ بر بخورد و ادی نیاید  
 صبح توجیه از افق مشرقی غلوب ظهور یابد که و الصبح اذا تنفس و شمس  
 عین البقیان بر افلاک سایه بر روی استوار شود که و الشمس تجری لمستقرسا  
 ظلمات وجود بشریت ظلمات وجود بشریت در حضور انوار ازل  
 نور هم بسی بین آید هم سواری شود و سر بوی الیلیل فی النماز ظاهر  
 کرد و سابقه عنایت استعد و فی الدین امنوا یخرجهم من الظلمات  
 الی النور نقاب نه پیش بردار و الشکر شیطان که ان الشیطان لکم عدو  
 مبین در معرکه فاخته زده عدو با سبب خویش که بین للناس حسد  
 الشهوات من النساء و البشیرین بالشکر قلب معارض شود و بشیر  
 از صدق خال بر زبان اضطرار باز گویند و یضیق صدری و لا یطیق

سانی و بایز ابرار آن عجز و خواهش گفت که فاعف عننا و اعف عن  
 واد رحمتنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین بانفس و عنده  
 مضایع العیب ندانند و لا تنهوا و لا تحزنوا و انتم الاعلمون ادا دعای  
 و ان جندنا لهم الغالبین باعلام اذاجاد نصر الله الفتح در رسد و جانب  
 انداختن لک سیر فاما من نصر رسالتنا و الذین امنوا الزینام نرفع درجات  
 میں نشاد بر کشد و بر کشد که اعدا حمله آرند و انار نصر مومنان را الله یظهر  
 النجاة و احببنا نصر من الله و فتح فریب دشو انتر کرد و دینا دمی حال دارد  
 که قل لله مالک ملک قوی الملکات من نشاد و تخرج الملکات من نشاد  
 و نصر من نشاد و ندان من نشاد و بید که بخیر انکس علی کلین شمس قدیر  
 کبی از کارخانه الملاح و البنون زینته للجیوة الدنیا بیرون آید و از  
 کارگاه شغلنا و امونا و احسنه که او و از حصص صحبت و ارکان  
 غلت که سمو الله فیهم باپی امت بیرون بروی طلب با در میدان  
 مشغول در نماز و کوی سبقت که و اس بقون اس بقون اولیک المقربون یوگان  
 استعانت و استعینوا بالله بجا یاه اولیک علی دینی من ربهم و اولیک هم  
 المفلحون در رسد بشاد و اولیک هم اولیک هم اولیک هم اولیک هم  
 و ربهم در رسد بشاد چنین رساند ان الله بالناس لرؤف رحیم و امرار  
 نماید قد جاکم بهادیر من ربکم را بدست تو و بهادیر چون تو بر موز کلمات

ان اطلع باطله در حال از سر شوقی از سر تقوی و سبیل السلام  
 صراط ربک مستقیما را پیش گیری و قصد از نگاه دلم خجاست بختی من  
 تختها الا نهار کنی و از جنات نعیم خلد لهم درجات عذی بهم و مغفروه و قیام  
 کریم خبر بار برسی همیشه غایت است ان الذین سبقتم لهم من الجنة در  
 و از ملکوت دار السلام رضی الله عنهم و رضوانه خیرا با زکوی و شهادت و من  
 اوفی با عابد علیه الله فسیبته اجوا عظیم داعی شود و کوی بدن تنالوا البر حتی تنفقوا  
 ما تحبون ای برادر چن انواع انوار الله نور السموات و الارض  
 بر مشکوه ضمایر لایع نشود و در طایع طبع از تابش آن جلد نورانی گردد که المصباح  
 فی زجاجة الزجاجة کانهما کوب در بی عوارق کسوف بود من شجره زبده  
 لا شرقیه ولا غربیه و لمعات اید قضا و بل فکرت که یکا در تنها یعنی غیر زبان  
 کرد اندک الحسانت بعد از برجوم حکم و بالجم یثدین سراسر علیه مرین شود و دنیا  
 السماء الدنيا برینه الکو اکب و انما رخصه را از افاق نور علی نور بر کند و بر  
 اوج استعلا عروج نماید که و القمره زناه منازاع و لیالی و الیل اذین  
 و النهار اذین یخبر ریا حین ذکر از نعیم و المستغفرین بالاسمیرا مایه بر شیه  
 و بلا مل اشجار کانه اقلیل من التلیل مایه حین بنغات اخوان الیک  
 برکت صبح دولت یهدی ابد لنوره من رینا در دمد و شمس  
 سحارف از افاق من یهدی الله فموا المبتد طلع اسرار لا الشمس یغنی

همان درک القدر و الامتداد بنی النهار کل فی ملک سبحان بطون  
 انجم و لطایف عناسض اسرار و یضرب الله الامثال للناس والله  
 اعلم بحکمته عظیم از خفا و آشکارا کشف و بیان کرد ای عزیز  
 چون هر سپهر معرفت بر این کمال که الیوم اکملت لکم دینکم و درسد  
 خورشید نیم روز در تاج مجارب انتمت علیکم نعمتی عروج نماید و اوراق  
 انوار و رفعت لکم الاسلام و بنا در معان اید و خواهد انمن شرح الله  
 للاسلام فهو علی نور من رب و در مشاهد عظام لقد جادک من ربک  
 بعین البقیع مشاهده شود و بدقیق نفایس اسرار الله خزائن الهی  
 و الارض اخلاص و بر و قیاق حقایق فی الارض ایات الله منبیه و فی  
 انفسکم افلا تبصرون مطلع گردانند و مورد اشارت اینها تامل و تفکر وجه  
 الله عز و جلیت بخشد و در اوج فیض نصب بر حمت من است و از صفت الله  
 لطیف تعباده به باطن انما لا تضیع اجر من احسن عملا در زمین آید  
 و انشمار ریاض ان الدیج الذین اتقوا و الذین هم محسنون با و اوراق شهود  
 و آثار تجلی همه سر بر باد گرد و وینایج و صولت انک فضل الله یوتیه من یشاء  
 از جود حال و الله ذو الفضل العظیم در منزل او به قلوب جاری شود و مشران  
 احوال و مان حسی هر مد که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یسجلی  
 لهم اجرهم و او پیشتر اقبال بشارت جنین رسد که با عبادی لا خوف

علیکم السلام ولا اتم حق من و صواب از دیار طوبه و رب غفور با رحمت  
نجات سلیم قول من رب رحیم در رسد و ابواب جنان وصول باز کند  
و باید و نیم رضی الله عنهم و رضو عنه پیش کشد و بگوید لکم فیها بالشیء انفسکم  
و لکم فیها من حیوان نزل من غفور رحیم ای عزیز قلب سلیم باید بارید  
تا جزو ایا اولی الابصار اطلاع یابد و عقل کامل باید تا فایق اهرار سلیم ایستد  
فی الاثاق و فی النفسه رد رک کند و یقین صادق باید تا شواهد معرفت و ان  
من شیء الا یسجد بحمد و کلمه لا تقفون تسبیح را یعنی قلب شهادت و داعی  
وصول الی الله استلک عبادی عن غانی فانی فزیب بحسب دعوة المومنان تا ادا  
بخای مستقبل شود و از در اجزیه انفسه انما خلقکم عباده انکم الینا لارجون  
از جواب فیض و یلبسهم الا مل فوسف یملون باید اگر کرد و بعهده الوفاء و مالک من  
و من الله من یلی و لا ینیر جنک و رزق و بر سینه فخر و الی الله سوار شود و دوزخی  
و ما خلقته لالن و الانس الا لیبعدون مردانه و از بنوا صی فرود و اگر گوهر مظهر  
بست افتد فقد فاز نور و اعطیا و اگر جان در طلب براید فقد وقع اجره علی الله  
بر جنتک یا ارحم الراحمین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه و نظره نرشد و نور حق میدانا  
و نمینا و حبیب الیها محمد و الیها صحابه اجمعین

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد و تنای مهد و عتانی و در میان شانه را و در و ناگردد بر محمد  
 که ایند محل انشای محمد و تنای مهد و عتانی و در میان شانه را و در و ناگردد بر محمد  
 او بار اما بود محمد و تنای مهد و عتانی و در میان شانه را و در و ناگردد بر محمد  
 می کند که نوید لاری و معنی از دلی که در میان شانه را و در و ناگردد بر محمد  
 خیر العاشقین محمد و تنای مهد و عتانی و در میان شانه را و در و ناگردد بر محمد  
 دارد برانی زیارت فقهه الکلم و از احادیث محمد و تنای مهد و عتانی و در میان شانه را و در و ناگردد بر محمد  
 و السلام خیرت محمد و تنای مهد و عتانی و در میان شانه را و در و ناگردد بر محمد  
 و در میان شانه را و در و ناگردد بر محمد  
 ابد و عتانی و در میان شانه را و در و ناگردد بر محمد

بیت هدایت مابین است که از هر دو راه رفتن به سوی الله سر و العزیز  
از راه کرم و عنایت فرمائی فرمودند که بنابر اصل سنت و جماعت که  
پیر امام تمام و قدس در امام امام اعظم الخلیفه العظمی رضی الله عنه باشد  
قد علم بحدیث سهل در یک مذهب یا در دو مذهب و جماعت است  
شود و حال آنکه استقامت خود از جهت اعتقاد و مسائل اعتقادی  
با فتنه و منافق و عموماً هموار ایشان نیز نگذاشته اند از دست بیرون  
نمانند و در این پنجاه که شاد و شکوه خودی است معنی است  
اودی الخلق را در راه هدایت میسر شد الا امام فی المناهج و بین التوفیق و التمسک  
نقد آنکه که تا بیست امام الهی است در فی الله عنه و در زود و به جرات است  
بیان کنیم و بر سر راه را معین به عقیده ما ختم تا امام خاص از او بود  
امام امام که بنای اصل سنت و جماعت متقی است بهر یار گشته  
پس هیچ مانع از راه هدایت نیست بخوبی علی الله علیه و آله و سلم  
و خدمت خاتمه ایشان شدند و آنکه که هر سه وی بالسیاسة نظر آید  
مقتضای العفو و التماس معمول شده و در فراموشی





وضع و غیر ایشان است و صفات حق نمی تواند از ایشان گذشت  
 ایشان را بر او است و ابدی اند و نسبت ایشان به امر متناهی  
 عالم است حق نیز اوست ازلی و قادر است قدر خود که گفت  
 از بی او است و بهم است بگویم صفات نفسی خود که صفات او است و در  
 الدن و فاعل است نعم خود در آن حکم فعل صفت او است و در آن  
 و مقول مخلوق است و حادث است و فعل الدن را غیر مخلوق است  
 و قدیم است مانند فاعل و صفات حق نمی تواند از ایشان گذشت  
 و غیر مخلوق اند شخصی که گفت صفات حق نمی تواند با حادث است اند  
 یا تو فیکرد و حکم قدیم یعنی حکم کند یا این صفات قدیم او با حادث  
 اند یا شک کند و این نسبت بر او است که طریق او است و این  
 یا ترجم و در لطیف را پس این سخن کافر است و در قرآن  
 محمد است از او از هر بزرگ است و در معانی متوجه است  
 به جایایا ابد نقوش و حروف و اشغال کلمات و در دلم آنچه است  
 نزدیک نفس حیاتی به الفاظ متجذرات و مرزبانها مقبول است  
 از حروف مخلوق که مجموع میشوند و بر شیعی علی الله علیه و آله و سلم است

در این کتاب تحقیق شود در این صفا که صفات او است

و در این حرف مفرد است و مرکبات در حالت مجتله شده  
 و قطبهای مایلترین مخلوق است و گناهای بامران قرآن مجید را خواهد  
 نیهای با برتر از مشرب را مخلوق است و جهت آن که بعضی دلش  
 و جهت از حال عباد است و فعل مخلوق است و حادث است  
 و قرآن یعنی کلام الهی که نفسی است غیر مخلوق است و است که اصل  
 که در مصحف و غیر مصحف است با اشارت به هر یک  
 و ذکر کرده اند که در قرآن مجید از اخبار و انا حضرت موسی و جمیع اینها صواب  
 البدر علی نبیایم السلام و از مومن و الهی و نبیایم علیهم السلام قدیم است  
 و غیر مخلوق است و کلام موسی و لوکان مودید و کلام سایر انبیاء  
 و رسالت و نبیایم غیر این مخلوق است و حادث است و قرآن مجید کلام  
 الهی است از روی حق و در روزی مجاز پس قدیم است حادث است  
 حق است و کلام الهی کلام الهی را و کلام الهی موسی کلام الهی  
 تحقیق بود و کلام خالق و کلام در آن نبود و کلام موسی بل اصل موسی  
 تحقیق بود و کلام خالق و در آن پیش پدید آمدن خلق

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب کوئل

35

ابن کندی کوئل

ابن کتاب کوئل



بسم الله الرحمن الرحيم

قنای بسیار در محراب از یاد وجودم یزید را که گشت کز انصاف  
احرف تعلقت اهل حدیث قدسی اوست و تخم پایش حب ظلمت است  
بهر برآ کل افشا و زور سی اوست بر خاش سیر و است کامل گفتار رسیده و سیر  
بجودت بغض نام اندر آنچه برق نمودش بر دل مغربان نافه و از خورشید قدس  
عجمان رویش یافته آن خالق بنیادش تنبلیت در کل شیون غیر  
از پیه امیت در بر جود او دلکش ابل نظر است و دلمرده بود آنکه بدو گشت  
و دود تا محدود غیر محدود و در نظر اتم که لولا که ما اهل بیت ابر تو بهر گشت آن اوست  
و در محدوده طور زراست فیضان او بعد تیش علم سلطان بر آنچه در پیش کار جیبیست  
منج اندکش صبح صادقیت که در انوار ربوی صادقین گشته و از فروغ آفتاب  
عشقش کام روشن دلان داده هر که از آگاه از حق آگاه و خایه فایده اند  
فروزان آفتاب سپنج سرده چراغ راه حق تجوی محمد از نور نبوت بهینار

و نه نفس را بخت داد و کار را به تو محبت از دل شده جوده آنرا به تو بخشش را که تو شایسته  
 رای بخشیدن آنست و شایسته درون آینه عکس خویش است و عکس خویش را به تو بخشش  
 را که تو شایسته بخشیدن آنست و شایسته درون آینه عکس خویش است و عکس خویش را به تو بخشش  
 الف در بیم خود را که در پنهان از بیم و یکایش افزود گمان و دینی برایش ندی ای  
 محمد نام زد نقش قدم را و چون اندک از این برده یکبار احد کرد و به پیش نهاد  
 نه می داشت تا که هر چند که در شمع سانس نه می شد و بر آل الله و الهام  
 که که نبود نور آن مهر سپهر صفای چون آن در حدیقا اصطفا به حضور از آن  
 سین ابهر بشین رضی الله تعالی عنهم اجمعین به پیش خاندان سادات عالم  
 دو دمان رسالت قطب بیابان به سبب از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 و به الله تعالی و به او رخاه و به او ترانه و به او شوق و به او غلبه و به او عشق و به او  
 دور رسد و به او دوست برادر و به او هم جویش و به او هم جویش که به او  
 حدیث بی بی و به او افضل المخلوق و اکمل الخیات من ادب سیدنا و اکبر ائمه  
 چون دل زمان ریش محمدان این کمترین به کانی در راه غریب جریده نقد نگاه و در  
 طوره در کرد و در نظم و شعر در وصف و در حدیث و در احادیث و در احادیث و در احادیث  
 شریک به حضرت غفای عفت تا به بار اوج غرور تا به سر در حدیث و در حدیث  
 به سنین مفضل است و به سنین مفضل است و به سنین مفضل است و به سنین مفضل است  
 به سنین مفضل است و به سنین مفضل است و به سنین مفضل است و به سنین مفضل است

کتب کمال و شهادت آنست که غلی در کنج حقایق و فیض در بحر کائنات و در راه هدایت  
 و در پیش و در پس طریقی سید در معاد سید یار سندی و در شادی و غم و آواز و کلام  
 الهام مولانا محمد قمر الدین الحافظ الشیعی علی مهدیه و الله اعلم بحقیقته  
 و کلامش بر مردم بستم و بخت حکم که ششم شیره جان را در زبان سازم تر شوق  
 و در دست قرینه نظام در بیان جوهر احوال بکت استعمال ایشان در شسته نظم و آید نام  
 و اکنون ابدار اتصال به حال به حال جانانییم که محتاج مذکور است. انفعیل در حق  
 از حق عادات ان صاحب العبادات شدیم محمد عزیز و جیوش طبر آرم و این سخن  
 را سه سوره بنامت به نخست سوره یازدهم در مذهب به پنج باب کردیم ان شاء الله  
 باب اول در احوال و ارامت استعمال - باب دوم در احوال و عادات  
 - باب سوم در کرامات و خرق عادات - باب چهارم در سببها  
 کثیره انفعیل آنکه سوره اول - پنجم در طور تربیت و بالله تعالی  
 و هو الرفیق - باب اول در احوال و ارامت استعمال و الله شریف ان نعم  
 المولود حضرت نظام الملک و در کتب آبادی است از نسب حضرت  
 شیخ الشیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله تعالی سوره الغرر  
 و او از سوره هزار مرید زیاده بود و اکثر مریدانش صاحب کمال و کمال حق  
 که از یکی احباء مولا هم صورت گرفت اصل و طبعش صورت  
 از آن بقصه انفسه هم بقصه تفصیل مسلم و در دشت اجماع ان و الله

و بهین تقرب سعادت داشت حضرت شیخ کلیم الله رحمی  
 الله تعالی عنه در ضیاء دریافت روزیکه بر در مبارک رسید صاحب  
 علمیان کاتب ایشان مشغول شمع بودند و در برین اخبار موافق نظر  
 میسر و بود چون آن دارد سعادت نصیب دستک زد  
 حضرت شیخ یکی را از مریدان اذن استطلاع فرموده او نام نامی  
 و احوال کرامتیش دریافت بعضی رسانید فرمان را آمدن شد حاضران پیش  
 کردند که منسل اجنبی در مجلس سماع دستور انجامفت بر زبان حق  
 ترجمان گفت که این مرید از اجنبی نیست لبس حضرت نظام الدین  
 را اندارد آورد حضرت شیخ شرف عظیم در سلام مع انکار کش  
 بخشید و از اراده پرسید سخن آردی تلمذ را لب ضعیف مکرم الله  
 و بر مورد قبول بیابانت و اجازت و درام صحبت است از آن  
 ساعت بعد همچن معمول بود در بعض اوقات که در وقت و غنی و سکر  
 خوشی در مریدان اخفرت معانه می نمود و معجزاتی بود و روزی  
 بود یکی از مریدان شیخ کبیر بحی الله یافته سلسله تاج و خزان  
 که ساکن مدینه شریف بود از حجاب شیخ معزی الیه رسید و چون نظر  
 از خوشش داشت و بهوشش افتاد حضرت اعظم الدین در غریبه  
 کمال تبر از مردم بگفت ای حالت تازه که گاهی ملاحظه فرموده بود استغفار

کرد یاران اکا می دادند از آن دم خاطرش نفیض نیز با نظرف غیبت  
و بجز سزا عقاود که دواطوار او نموده اند پیش گرفت و ازین خد مکتوب  
این رساخت روزی وقت سعادت کرد و معنی آن سور مرهوت  
با وفا تاجمه را شده حضرت شیخ بون الف برخواست چون  
سر در دهنه بست روان شد آن سجد از لی تعیین شریف که  
صلح اندک فرشتش ایست پیش پای شیخ فرس آورده نهاد  
حضرت شیخ بنگاه غایت دیده فرمود که توجه بکسب علوم مانی  
اوله و کسین در پاسخ این احسن القول آن قرین حسن است  
باین بیت زبان را منتهی ساخت که سپردم تو بایه خویش  
تو دایه حساب کم دیش را چون شیخ کبریا علی الهیه در زبان  
باین تریدم مراد و کلیم طور داد و صحبت فرموده بود که نیک اختر حسیه  
نظام الدین نام باین شکل صورت شما خواهد پیوست و در جین دوست  
ای اله این بیت خواهد خواند مالک نسبت ما است آن شیخ اکلمین  
بیت بیعت ستایه که مغفین مظهر ان الدین یا یعونک انما  
یا بیون الله ید الله فون ای هم بود دستش گرفت و چند بی  
در محبت کثیر السمت داشته عرض کبریا من کن فرمود و درجا  
رسیده فیض سان خلق الله گشت جدم موم را قم طع الله عنه و اب

نظام الملک اصفا نیر محمد است از خدمت آن طلس الی دولت  
 شرافت دولتش آثار خواهد گامکار خان که یکی از مقرران و خفای  
 آن بود که گاه بود شجره رشک گلستان ارم در احزان کویت شمال  
 آن سه بابا کمال بیخال نوشته است و نام آن حسن الشایب کرده  
 اگر چه آن یک از بزرگ طالبان از مطالع آن بمر این و در تبعه و فخری شود  
 و احقر هم باره در مشهوری کسی بغیر از نظام آورد و رنجی است نه عینه  
 در قاری شاه و والد و شریف از خانه آن عایشان سید سید محمد  
 بنده نواز که سید است و از اخوات سید محمد عقیقی این عزیزان  
 نمایان از خدمت است که سید محمد بنده جان و کرم جان در خدمت  
 یکم از خدمت بستر و شجره در تبعه نوشته بنیاد آورنگ است  
 چون همه آمدن آن در لایا را از تبعه کون و خدمت نه در آن خانیر و خط  
 بر خط و سبب شریف خدمت کلمه است از شاه اسدی و قلم  
 علی حسن خاص رای آن خلیع خدمت و محبت فرستاد و سببی در  
 خدمت و در این غایت عینی از کز لاری بقبله المعتمد نظام  
 الملک و الدین بر خدمت و محرم زار و از سببی بفرمودن نمود و بلفظ  
 موی باد فرمود و بشارت کمال و مالکیت نسبت و فراموشی  
 لزوم او در شاه جهان آباد و تنویر خیمه فواد نهاد است و از شادان

برگشت در سن هفت سالگی در عالم رویا هیچ دانه بن از جناب  
حضرت سرور عالم صلوات الله علیه و آله و سلم بیست آورد و در خارج  
بان دست دستگیر عالمیان موجود یافت و در آن زمان در اندر کون  
آن بزرگواران بنور باطن از جمیع مصلح شد فرمود که ای فرزند تنها  
نباید خورد چنانچه بعضی از آن از دست فرزند سجد است کرده و کام  
بخشش کام خود کرده اند و بقیه را فرزند از بجه بنادول رسانید این فر  
ودمان را مانند بیکدی خود میداشت و آینه سانی مقابلش نبوده  
چشم غایت بروی آن آینه بخش عالمیان می گشت مجد و یا حسب  
کمال در آن بده مبدک سکونت داشت آنرا اوقات زیارت  
آن قهوه الازیم سید و محمود زاده را در بر می کشید روزی خواست  
که طریقی کند آنحضرت فرمود که مکتوب الطاف ننمایم لیکن معانی  
که ما را این بر خور دار کارا گرفتیم است در سن و احقت آن کلستان  
مجبوبیت صاحب حال و کمال بود در روز نیازی که حضرت قبله اکابرین  
این در غین غریب اسرار داشتند کم کس بران آگاهی می یافت برادر  
کمال حقیقی ایشانند که غلام سبیل نام داشت و با مور و نبوی شیخی  
بود و مرید خواجه کامکار خان فرموده بودند و بزرگان خود آن بزرگوار که  
غلام را از آن بزرگواران تبعیت نموده خواجه را داشتند و هر که برادر و شیخی چون

سن شریف حضرت صاحبزاده والا قدس سره مبارک سره  
 وصل بقدر الکافین حضرت امیرالمؤمنین شد در آن وقت قاضی که  
 نسبت خویش به جناب داشت حاضر و بمشاوره ایمر کرد که فرزندم محمد  
 محمدالدین را حاضر ساز قاضی مذکور باستیصال رفقه ایشان از او درسیه  
 مبارک تا دوری بسینه به از آینه ایشان سپاده مانند دفاتر بلیغ را  
 یک قلمن ایشان فرموده بود روح بر روح متوجه عالم فیه نفس شدند جسم شریف  
 از اسد و بطرف آن در نیم خود غلطیه دانی و افقه درسته که از او آید و  
 جویبار رود بود است مفرقه منوره در محنته نیاد او که آباد شاهی  
 مستقیم زیارت میوه در هر سال مجلس شرف شریف نزدیک بی یاب  
 و جماعه قیام و جم غفیر فرایتم می آمدند طبیب است غراه و جعل اکثه شواه  
 از او بسیار اسد لایموتون بل یقولون من در الی واره بعد از رحلت  
 ان بادی السلیح حضرت مرشد زاده و مرشد آفاق کریمت بر حصول  
 مرتبه فضیلت بسنده در محنت سبانه روزی سه سال تحصیل علم تمام  
 فرموده تبحر عظیم برسانیدند و بشرف العلماء و انما و الله و انظر علی  
 وجه العالم بما دونه فاست عظمت آراستند بعد از ان اشتغال  
 بر ریاضت ایشان و مجاهد است بیغیه خود داشت سال بسیار در مشقتها  
 کشیده باشد که دست عقل از او پاک آن گویا باشد درینستند



بیمه بنیاد که غیر از حق جوی علی که بیایان برود برود از کمال عقل دست  
در فتنه و کار طوطی خاوری از قبیل لباس جوانانه و گفتگوی مدانه  
چنان دستیار نمودن که ظاهر بسیاری از جاده اعتقاد قدم بردن  
بهند و از طریق حسن ظن و گذشتگی که نه افستند و با اجتماع مثال  
انداز اوقات شریف نشوند چنانچه همچنین بود که ستاد زبان مطلق  
و از ساخته مغل آرای تشیع بودند و اجاب پشت دست بدنه ان  
حسرت کریم دست افروستی می مایند و اکثریت مامون و مأمون  
بوده بکار خود بسر انجام میرسانند و برای همین برود از بهانه نهاده  
بصحت نواب نظام الدوله بها در محاصر جنگ عم مغفور را قتل علی الله تعالی  
و محنت بدخان اوقات بسر در زند و فوج کشید و شمشیر زنها نمودند  
و صوم داغی در ان حال است پیدا شدند زبان مبارک میفرمودند که  
تمام شب تابای از روز در فتنه بسیار کوبک که آنرا از زبان بنده ی بال  
گویند نه بیداری و مغولانند و میدیم و سه باس دیگر استخوان برور  
ظاهر میفرمودیم اما در کار خود میبودیم و کسی باطل کار این نمیدید و مگر  
انکه بنابر بعضی احوال تا چند روز یک جا نه میرید استینم و دم متعجب  
شده میرسد که میدم تبدیل لباس شوخی که در میان  
بیش بر آوردیم سبحان الله زهی قنات و همت نیز برآوردند

که منت به خان اکبر میرفت و تقدیر که گاه کای طالب و عوالم جمع  
 بودم از آن پیدا و مار باهاست پیش آمد که سوای شایب من که این علم  
 را دارم و بی بکار نبرد نظر سرم نمی آید که از من بیاورید و یاد گیرید  
 که در بنای خانی اعتماد بر زنده کی گزشت اگر من ناظم نباشد که این علم  
 بسم نماند تا قبول کردیم و نقلی از کلام گرامت نظام بهای رسید  
 که منت به خان لشکر تسخیر قلعه شد و در حوالی آن ماری بود  
 که زدی حیات از دست او بدست میماند و میخایان خود را شکر را  
 بهمان محل فرود آورده و ما موافق موصول اندیک از لشکر که گاه برای نوی  
 علمه شستم بعد از شنبو یا قدری دراز کشیده بودیم که دیدیم مار که  
 قدری سبزرنگی بهر الودی تعجب شوری از بالای درختی چشمتان  
 روی ما آمد و مجروح دیدش فرست آن ندادیم که در تعجب توانستید  
 تا ریرا که پیش ما بود از جام کشید و بر سرش زدیم تقدیر کرد که در خط  
 بیان نموده بماند آنکی کشیده شد آخر آنچه معلوم شد همان بود و دیده  
 سبکوید که اینجا بسم حکمت آنکی بود که خوف حضرت جافع ابلیس است  
 خوشه و منع این بلد و حفظ بدکان خود از شر او منظور شد و این نظر خود  
 باین تفریب در اینجا بود که هر چه حق خواست میکند کار همان نوشته بر  
 خامان خود بنیاد آن دست بیان در حقیقت دست اوست

است ایان به کلف است دوست آنچه دیده شد او میاست تحت قبای  
لا بحر هم غیر می محض در شان این صاحب حوصله است که چه بحر عظیم  
در کوزه کفایت و چه افق عالمات در پرده کلاه است در این  
حسن و قدرش تو میزید و بس وین شان دل آینه میزید و بس  
با این نکته کم چه امانت داری ای شیخ من اینجا تو میزید و بس  
از آنجا که حکمت الهی تا آمد و رفتن این خزینه در اخفا بود در خاطر فطیر آن  
مبذول عنایت و مخصوص الغامات خویش تیره مذکور اند خست و  
اسباب آن خاطر خواه را میسازد و بعد از آن که نفع رسائی  
بنامان خویش از آن کج شایگان منظور نظر شمس افتاد و جرات آن  
بیش آورد که آن عهد کاین نامیش از فراط صحبت اندکی سراغ  
بگشاید نروند و از اظهار پادشاه به منسوب ادب کشید باغ فلاح نیاز  
بیش آمدن گرفتند آنحضرت چون این معنی را در میشتند دست  
از آن سر باز کشید و مراجعت به جلد نخست بنیاد فرمودند و ای سم  
صورت کار به بنیوان شد که صاحب کمال از خلفای حضرت قبله  
الکاملین نظام الملک و الدین حنیف مکین مقتضای ولسوزی و خیر اندیشی  
بمواظقت مودیان بخدمت آنحضرت زبان عفت بیان گشاد و آنحضرت  
در آن ساعت جواب او را فرمودند و طریقه اخفای که داشتند او را نمودند و فرمودند

که بشیر از لوازم بشریت غایب است و مایه باید کرد که حق تعالی بکرمی باید  
 مایل و از آنچه غیب باشد مومن اعراض فرماید روزی سخنانی مانت دانست  
 کان در حجتی بخاطر عدا انصرت چنان رسید که در غم چهل بقوت طلوع  
 نسبت او کردند چون آمد نزدیک از اهل کمال بود از کار ایشان  
 آگاه شد و بعد از تها پیش آمد و گفت که آن روز جدایت این بنامند پس خبری  
 بود و الحمد لله که چنانچه دل مجبور است بگویم تا زخم حوصله نماند که مقدر در اخفا کرد  
 که در خود را باین درجه رسانیده بعد از نشستن مسکون را عادت  
 او فرموده آخر الامر از راه خود میسر و خوشه لی اخیر نشستن  
 مردم همان مرد مسیه را ظاهر کرد و حسن راز جسمه از برده اخفا  
 بیرون آورد و در همان ایامی دیگر رو داد که مردی خون یکی از ارباب  
 جا رخت بود از ترس و از نا شناسی پناه باین درگاه عالم پناه  
 آورد آنحضرت او را در علقه همان ساختند چون در نا شناسی  
 سرافقت می نمودند و در همان آمد و مستغایب شده آنحضرت فرمود  
 که خانه حاضر است بخوبی چون مقدر آنها باین جاست خبر رسید  
 باز شدند اما در صدد آن میبودند که بگاه از اینجا برآید اهتمام می کردند  
 و چون کشند ایشان بکشند در نبره آنحضرت که سر تا با حکمت طلوع  
 الهی بودند و نامش نموده که می گفت تو بشر نیست که مشغول باید

انگلی بایستی و الا بدینجا بدو اوقن با بنای امرداد و چندی با و ازین دست  
دو صد روز حالی برد غالب آمد و گشایش بحد کشید (نجاه ادا)  
از دولتخانه برآوردند و گشایش چنین بود که بر هر کفیه میکرد و گشایش  
متغیر میگشت و هر چه از زینانش بر می آمد صورت و نوع می پذیرفت  
مردم بسیار معتقد بودند و میانش در خیابان از بلده حومه بنیاد  
برآورد به بلای سرانجام غرضی بجای دیگر رفته بودند چون در آن بلده طبعه آمد  
و تامل را یافتند اراده هلاک او کردند چون اکثری معتقد او بودند  
آنها را از دینیت او باز داشتند و آنها هم دیدند که فقیری بحد و ب-  
صاحب تا بترشد دست از عد او کشیدند و آن کره معارف  
با آنحضرت داشتند معتقد اند که امراد است به پیش نهادند و در  
شهرت در افزایش آمد آنحضرت دیدند که در تمام کتب و کتب  
شد خواستند که بجای دیگر فرمایند و ستر حال بجای آورده  
در بنیان بگوشش حق نوشتن ایشان این مخرج درین غار میدهند  
که مسیح بن کبسل با شل آزاد ای پسر در پیغمبر از روح بر فوج حضرت  
خواجیه خواجکان معین املا الدین سحری قدس الله تبارک و تعالی العزیز نیز ایما  
مقصود خدمت در اراده حضرت و بلی شده ناکاه به خبر باد و نفر یک غلام دیگر  
چاکر مثل ماه با فرقدان با پیاده به جو جوهر پیاده بیرون آمدند و جوان بوی

کل با سیم اعانت الی بعزم دینا سفر کرد و تا رسیدن در ابراهیم  
 هیچ متزیا نبود که درادی طرفه از موارد غیبی و غایبات تاریخی  
 نمی آمد و خرق عادی یا بجای امثال آن صورت بکرفت چنانچه بعضی  
 از آن در غریبه النظام آورده شده و در اینجا هم مرقوم میگردد که آخرت  
 را در لباس طرز خاصی بودجه بر طرز مجهول شده و در آن دستار  
 هم از آنجه معمولت میشوند که در سیم ابراهیم دراز نزدیک آن و لقب تر  
 و مجال احدی نبود که مثل آن لباس آرد یا مانند آن بسازد و  
 صحن آشنای مغرب تراب به گفته بودند بیه درویشانه در و کلاه پیرانه بر  
 داشتند چون بدی نزل اجدالی فرمودند پیرزالی صالحه دید و گفت که  
 ای فرزند جان رفته بودی که در جبهه تو جام سوخت و آب گرم نهاده بر آن  
 مسل میباشی و طعام غیب پیش آورده بعد از غسل پوشاک  
 حاضر کرد که بجهت بجز پوشاک که آخرت بود داشتند که من آن را  
 با کبر قبول فرمودند و ترک آن گفتند و بان پیرزال فرمودند که با سیم  
 بستیم اگر در شکل او مشایه بشیم تو در خان او در حق ما اصراف کن  
 او گفت که اگر چنین رسم باشند من بخوبی دل خدمت بجای آورم بقیه شد  
 که در غیب است و هم در منزلیا تنه بود فریب آن فرودش فرمودند و  
 نامها آمد و سیم یاد کرد که خواله دین نام که دم مس فرست که در بنام آورده

آنحضرت فرمودند مقدمه درگاه است بعد از آنکه باین مقام رسیدی چنانچه  
 بشنید برپای مبارک افازد و گفت که درهای خدا چشم من روشن شد  
 آنحضرت فرمود که ای بنکبشت ترا این حرف که آموخته است من برده است  
 سبحانیستم منم که این کارها را گفت از مدینه باخاست که فقام  
 از بی که از ای پرستم چاره خویش بستم او ندیده داشت که عیدی  
 خواهد بود که وقت شغای تو خواهد آمد آنوقت چشم ترا خود بهر خواهد کرد  
 امروز گفت که شفا دهنده تو خدایند بن نام دارد و در دنیا بخا فرود آمده است  
 به پیش او برو و حال خود عرض ده به انبوسب بخدمت شفا دهنده ام  
 و الا من از شفا دهنده شایه آگاهی را شستم به خواهد چو خدا و خست باو  
 در سنگ کبابه سبز در دیانه بنکر و قدرش یاد شجاعت کاهی صفا  
 منم سخن گویند آنحضرت چون دید که با امرائی است عزت نه  
 چهار دست مبارک در پیشش بردند و مردم چشمانش روشنی تمام یافت  
 و آنحضرت به سعادت از اینجا روانه پیشتر شد که مبادا مشهوره بیشتر  
 کرده این احوال را رفیقان که همراه بودند پیش مردم باز گفتند و  
 آن حضرت را اینمخت ناخوش آمد و پس از این قبیل بود بعد طی منازل و  
 قطع مراحل صحیح برادر انور حمیرا رفت از سال آنکه نه و هندی آنست  
 در دیده و مشمول غنایات حضرت خواهد بود که ندرت شد شفا دهنده

کردند و توبه به از آنجا که در آن روز در مسجد و در آن زمان به حضرت  
 حواجه قطب الاقطاب حضرت شیخ کاکلی قدس الله تعالی سره العزیز گشت  
 و از آنحضرت وارد و اجازت شد و انشأ الله بود و در آنوقت توفیق نمود  
 و ضابطه انجامست که بعد از نماز شام در امقل بنمایند و هنگام  
 نماز با برادر بیکشایند و شبانه اگر سلطان محمد رسم بیاید و ایستند  
 آنحضرت در آن ایامی رفته که خدمات و الاغلاط علات در میان گشتند  
 و آنحضرت همان وقت سعادت زیارت حاصل نموده و در سجده  
 منبرک آنجا مقفل شده و محمد همان که از اهل ایام آنجا بایای روح برنوخ  
 حضرت حواجه سرفرازیت گشتند و ایام از جمیع خلفای اجداد و از بانی  
 شرف تر خدایان یافته و از منبرک حضرت محمد بن اسماعیل بن ابی طالب  
 الله تعالی سره العزیز و از آن محل عرض و منبرت چنین است که گاه لایک بعد گاه حضرت  
 سلطان المشایخ محراب الهی نظام المذاهب الدین گردیده و دل مشفق از آن  
 این معضو و المشایخ تا قبل خورشید نموده بر ولایت زیارت حضرت عارف الله  
 سبیح کلیم الله محمد بن اسماعیل استخفا و است کرد و در آنجا از آنجا است  
 نشان یعنی فرزندان حضرت شیخ بنیاد که محبت پیش آمده و در  
 با کمال نام جهان در شنیده بعد از حضرت و کشته و پاهیل حو با کرامت  
 و آن مکان بعد از این کلین رضا رشک کار از شد و در آن محل بیشتر شغل گشت



در پیش او اندک سرشته بخت هم نصیب بود محذو سواد سواد ظاهر الله  
حضرت ابو محمد خراسانی را در این زمان مقام عزت بخت در یافتند  
و حافظ محترم و حافظ قاسم و میرزا آقا هم سبب ابرارادی و میرزا حسین هم  
در اینجا متوسل و با بخت شدند بخت بخت میرزا حسین به بختوات  
که میرزا در آن روز در قنون سبب مکرری استغاثی در کار بود و ذات مبارک  
که جامع جمیع قنون و معلوم درین فن بسم صدارت نام داشته و بطریق  
باین جهت بود و ملاقات میرزا را برادر خود آید و در کفایت بخت  
نوشته بود که در این بخت بخت با غایت اگر از فرقه درویشان صاحب  
کمال معلوم شما باشند اطمینان باید داد تا بعد از این که رسید به خود برادر  
میرزا نوشت که بیدار بماند و تو کرد جهان بیاوردی حضرت مولانا فخر المله و الله  
این حضرت نظام الدین اوزنگ آبادی که بشهر دلی نزدیک است و در آن  
در این زمانه زیاده بر ایشان گشته این خط و این میرزا بحضور برادر خود  
رسیده میرزا با بخت ملاقه نمود چون اسم مبارک را خواند استغاثی کرد  
که با حضرت جناب فلک انتساب حضرت نظام الدین اوزنگ آبادی  
والد شریف حضرت بوده اند از ایشان داشته که بی حرم فرزند ایشان هم میرزا  
استماع این سخن میرزا برای مبارک است و در جواب رتبی نادانان  
که گفته شده بود خواسته و انتما سبب بخت بود آن حضرت فرمود که ای میرزا

بعد از این که تمام استنهای در آن است و با مردی سیاهی پش ایام امروز  
 شایع بود داده است که مجموع نیست میگویند مرزا خط را بجا تو خاص  
 در آورد و ناچار آنحضرت با مرزا در محبت و خاص تشریف فرمودند که  
 آنحضرت از اهل استند و مرزا از نشان را از راه کربلا به بحرین که آواز بجاء  
 بر وزن رسید مردم گفتند که مگر از انرا با مرزا کسی است و این خط  
 با منی رسید که مرزا باین روز میگوید حضرت معتمد طاعت او از روی  
 نزد هم و شکستاری بجاء میفرمایند آخر بعد بر آمدن از محبت  
 و تقسیم شیرینی بیعت حال بر مردم آشکار شد که بجز او و یکدیگر نیست  
 و یکدیگر بخیر بود که آنحضرت به ولایت و اقبال داخل شایمان آباد شده بود  
 زیرا که در سال در این مذهب توجه زیارت را در همه منوب حضرت فرمودند  
 معبود بخش کرده می انداخته سره العزیز شدند و پیاده روان داشتند  
 و آن سفر سواد می توانا نو محمد دام ظلای یک غلام میگوید که پیش از این  
 داشت و دیگری در کباب فلک انساب نبود در قضیه سوانیت سعادت  
 طواف امام ناصر الدین بیخ انداخته در قضیه بانیت نواب فاشه  
 سید جمال بانیت در نرف زیارت شاه نرف بود عاقله قدس  
 سره العزیز در استند و در نرفه آید در کف پای مبارک افتاده بود  
 و این آیه نیت چشم با لالت نخل لب و صف او

مردم بسیاری در نقش بر پیشانی بنای نزارب از غم او گرفتار  
افتادند حضرت بابائی گریه کردند لیکن سوار شدند و چنین آه سرل  
مخفود با برادر گریه می نمودند و فریاد و در مانده را اگر بیافته سوار میفرمودند  
و خود بهمان سوار میفرستادند و صاحبان گریه از مولانا نور محمد دام غلبدی پرسیدند  
که این مرد چه کس است که زگرایه میسید بدو خود پیاده می رود ایشان  
میگفتند که داد بای مزاج و صاحب ثوقند ما را مجال دم زدن نیست  
در آن امور بزرگارت میر محترم اندیشیدنی که سلسله نقشبندیه حضرت  
شیخا شیخ کیم اندازید مقدمه کس اندک برها و سایر عزادان معاف  
شدند و از آنجا یک سببی پادشاه برب خیزده همراه گرفتند چون یک  
بن رسیدند بعد از زارت در محله که فریب برداشته است و بعد یک  
دویم در عرض دو دور در طول در در آنها مشغول می بودند دیدن سید الهان  
شدند و غمناکانه در آن صحن عجب بجا بودند هرگاه ملاقات ایشان  
مقدمه فرمودند سبها را بدین تو خفته پیش بردند حال چنان بود که  
شیخ عبدالباقیان مرضی گسیده نفیه بودند و نشی سبهای  
ولایتی برای رفع آسیب افتاب داشتند و بهم میفرستیدند عجب  
سجده و جنبه خوشنود و معتقد گرامت حضرت شدند و اخلاص  
تمام بجا خدمت بهتر نگاه و غلام مرضی بهر دو کثر مردم بغیریت

عز شدند چندی در اینجا اقامت داشته باز متوجه به راه اهلان شدند  
 سبب این الهام از آنجا که بر کاب سعادت پیوسته بود زیبایی خوش  
 نصیب آنکه شرف بخاروب گشته است تا به مبارک که رسیده غیر خاتمه  
 حضور آن جان جهانان یافت غفر الله له روزی در عرض راه بمولانا در آمد  
 فاطمه ای فرموده که درین ایام بیز طرب و کمن نشویشی بخاطر میر  
 اخذ در دهان نزد یک خبر رسیده که کواذب نظام الدین به درگاه جنگ  
 عم امیر که فیما بین حضرت صاحب و ایشان ربط جایز بود در محراب مشیر  
 زاده خود سعد الله خان از دست عبدالهی خان افغان که بزرگوار ایشان  
 بود و در عین یافت با مخالف ساخته غدر کرد شربت شهادت بخشیده  
 العقیقه شهر دلی را بقدم شرف مرحوم زینت بخشیده پاره ایام  
 در کتفه به پهنل گذرانیده و بدرسه بنا کرده والد معفور احقر که بیرون  
 در روز به امیریه و اوقت جلوس فرمودند و بارش و وزیر  
 اشتغال نموده بعد شهادت عم معفور حضرت والد مبرور از جناب  
 سلطان بصوبه داری گشتن مورد محبت شده شکر برزان کشیده بود  
 درازی زیارت به نگاه حلالین پناه حضرت محبوب الهی را آورده بودند  
 و بنده هم در کاب سعادت ایشان حاضر بود حضرت صاحب در مسجد  
 نظامی در مکان شاه عبدالقادر که از مقرران جناب نظامی بودند

دریاد بکشی آن آستان عایشان کرد از سخن دل خود فرستند  
شریف شریف از دایه داشته قله گاه فیض از دست دریافته  
خیل مسرور و شادان شدند و آنحضرت در آنوقت بعنایت تمام  
این که غلام متکلم بودند سن استقر در آن صبح بپهنه سایه بود لیکن  
از حفظ قرآن شریف و تفصیل علوم معقول و منقول فراغ یافته دوم  
آنحضرت از تقریر بنده فیصله داشت میفرموده سبب این غایت  
بعد از حصول بیعت معلوم شد که از آن خود جدا نیستند و مرید این  
غلام خدمت ایشان حضرت محبوب الاهی اندر ریخته اند تا غایت جلال  
و رفاه بقدرت بی دل کرم آنحضرت از سر نو در ملک از دست آورده  
عشق بگری گناه نشسته بر ایشان بار دیگر بخوشش آید احوال اکابر  
سلف که از روی کتب معلوم میشد و شمه از آن در شاخ این زمانه  
میرین نیکنست داشتند آن عهد را کمان آن بود که این حالات  
در که مشکان گذشت و اکنون معدوم است اما از ملاحظه حالات  
آنحضرت بوضوح انجاسه که آمده احوال رسم باقیست سینه ناگه از  
حفاظن و دلباهای معارف گشت خضکان بیدار و بهوشان پیشدار  
کننده بخیران با خبر دید اثران با اثر گردیدند و لمر دکان زنده دل و  
زنده دکان بسمل شدند باز از عشق و محبت الاهی گرم شدند و در پای دوت

و شوق بر چهار و پنجای دل با بزمی ساغر ششم از باده اشک  
 زیت گرفت و آتش کبابی سینه از شعله افروزی ناله رونق پذیر  
 زخم را بگری درو چاشنی داد و در کما را نشتر نگاه لذتی  
 رسانید سپند در بحر بر نفس آمد و پودانه با گرد غم گرم و جوش  
 فخر آمد و منقار بر لب زنگ آورد و ترانه در یک ساز آتش  
 انگشت فلک با بعد سری با یا هو بگوشت سید و زمین را  
 بعد مدتی با گوشت با سر خاری هر سنگ دلی بطور خلیج چنگ زد  
 و در شمع مجلس آفتاب را نعل در آتش کرد و نف با لطف  
 گرمی را شناخت و نهاده خشک را داشت صدای عشق  
 کردند عجب و صدای اشک بغیر آدریسید و ماغها بوی انس  
 شنید و گوشها بحرف محبت آرا مید اگر چه بیهوش  
 محبوب است اینجا محبوب بر نهای حب آمد و کز طلب با سنده مطلوب  
 اینجا مطلوب طلب آموزی یافت هر یک تن تار نشین سازد  
 بیل دل زمره آغاز کرد و در همه جانور خون شد با ناله سنان بشک  
 رو کند و لوله شده و لوله شده و لوله و لوله شد نفع زن حوصله  
 و سنگ سخنان دل کردند شناخت آه بگر آسوی کردن شناخت  
 باده شوق از خم و پنا که شد عاشق بخود ز سر و پا گشت و رونق

نفس شعله جواله شد تا بلب آمد دل و تنه شد زنده  
 بردانه نیر میزند شمع هم آتش یک میزند صد جگر آتش  
 دل آب گشت طریق میخ آمد و کتاب گشت ماه لغا برد و زدیغ  
 بر گرفت برزم طرب رونق دیگر گرفت شمع ببردانه نظر بار شد  
 بار رفتن سخن ساز شد نیز که گشت ترازو میل بارغم زد و غمره  
 جادو بدل ساقی و سنان هم یکجا شدند بی زده در نورش دغوما  
 شدند مساعی و پیمان و بختانه مت زاهد و فرزانه و دیوانه مرست  
 نیک عالم باده از ساغر عشق کشیده و یکمان بویض معرفت  
 رسید ابواب توحید بر روی بصیرت ها کتوب و نور حقیقت رنگ  
 از آینه دلهما زدود علم و عشق در محل شریعت و طریقت یکجا بود و دیگر  
 و محوش در زم و دله یکین همکار اهل استعداد و مرتبه خلافت با نیت  
 و ابواب بیافتت بتشریف اجازت مصلحت شده مظهر اتم و مرید برادر  
 آنحضرت و مقبول حضرت الله و محبوب جناب رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و صحابه و سلم مرشد آفاق داوی انوار و مامور از حضرت رب  
 مرتبت خلایق مقبول حق غایب از علایق محدود و مومنان حواجر نور شده  
 مظهر الکا که چندین هزار کس تحت از ان او یافته اند و لذت از نایده  
 او چشیده بیشتر اهل فضل و کمال تا آنکه بمصداق العلیه حجاب اکبر بوی

در نشینده بودند و صورت افق غیبی بودند در گفتگوی حقان حجاب  
 میکردند و بر ذکر سماح خون میر میختند امروز برادران من دست در جیب  
 و در خدمت وجود نصب العین بن است و در سماح خون خود می افشاند  
 جای نیست که بهر از ذکر جبریت و قنی میت که هم سه عرضشانه مکرر  
 از مریدان ایشان مولا نادر محمد ساکن نادر مرید است که در نزدی او این  
 کریمه کافیت . به آگاه بشماران جدا ان ملک کرم و در برابران بسیارند  
 خدا صفا عبد الله خان ساکن دیر غاریان که در توصیف او زبان قاصد  
 و از تقریف او بیان عاریست و حافظ محمد جمال متایا علی هذا القیاس  
 بحال باطن و تهذیب اخلاق و کمالات آراسته در مریدانش نیز  
 جماعتی کثیرند سبها حافظ خدای بخش که مرید است با نظیر و فاضلی محمد باقی  
 باوصف تعلقات دوسه پاس در جبر و بانی در خفی میگرداند محمود شود  
 و صفت و جود است و که حافظ عزیز الله نوری و مولوی محمد حسین حفظ نام  
 و حافظ عبد الله و حافظ عبد الرحمن و مولوی زکریا و مقول مکیه ذکر تمام  
 نام نویسم که این پذیر می یابد و از آخر خلفای آنحضرت بیان عبد الله  
 است و ظهور الله مولوی روح الله و سید احمد و محمد شمس الدین و سید ربیع الله  
 و مولوی سلیم و مولوی مکرّم و مولوی زبیر الدین و مولوی عبد الله و مولوی  
 رشید و مولوی جمال الدین و مولوی سیف الدین و مولوی محمد و مولوی بار محمد



و حاجی محمد و اسل و سید محمد میرد و کاتب میر عبدالدین که سبب اهل بیت بود  
در سفر و حضر غفقه و تمنای حله صلوة نشسته و سبب قمرالدین مخلص منت  
و کل خود و حافظ احمد شاه مراد و شیخ محمد امان و مولوی علاءالدین و مولوی  
صبا و الدین و مولوی ابو علی و میان عبد الواسع بیکانیری محمد نوبت الدین  
شریف و حاجی محمد بخش و محمد خد بخش و محمد غوث کربت پوری و محمد غوث  
صاحبزاده و دیگر صاحب کثیره تا یکا بخیر رسد و مریدان انقدر نه که از احاطه مسلم  
نشد و اگر کشنده اند یا نه و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه  
سخن کم و بنرمی فرمودن بقطبیم که دره خورد و بزرگ یکسان سرور و راستن  
تس در امر افسر شده به هم فرزند ان شاه ولی الله مظلور در آنچه معتقدان  
سلطان از حویط علوه ساخته و حویط را اجنبط آورده بودند آنوقت و حویط  
مبارک جهاد و دغفور و فرمودند و حویط را از جانب سلطان بازماند  
و نه بیدند و بفرار و اگر ارام در اینجا رسانیده اوقات گذاری زن و کل اهل  
از نذر و نیاز اوف حاضر و گاهی چندین روز فاقه مرخصان را بقدر با اقامت  
و موجود از یک آمد رسیدن معمول روزی یک یا چندین ساعت سبب  
ان نظیر نعم حنفی انعام یافته باشند استانبول خود و بسندید  
و از دست بسین و هم نمودن و ادب ظاهری مریدان و معتقدان بسیار  
تا خوش شدن و بره مردی قنای بیعت کرد بصف خاطر پدر فرستند

و فرمودند که فردا که در عرض شریف حضرت خواجہ قطب الانطاب قدس  
 الله تعالی سرہ العزیز حاضر می شویم مراد شما بمجلس بیعی انجامد در بنا  
 رسیدہ موافق وعدہ آن صادق البقول سبحوی او فرمودند حاضر نمود  
 مردم را بسیار و فرستاده حاضر آوردند و بنایت تمام بر سر ازین  
 فرمودند از آن ساعت اورا درون و شوق و آید که در میان غلام  
 چسبیده در از دیار بود چون بمجلس شریف تشریف آوردند اورا  
 یک نفس با دین جمال با کمال تکرار نمود وقتی اوست بسته پیش  
 آمدہ ایستاد فرمودند که شما مارا شیخ مقرر کرده اید همان لحظه عادت او  
 سلب شد و باز کمال نیاید در مجلس مقدم نشستن تا عده نه داشت و  
 ریاضت و زحمت با مریدان و آشنایان میادات تا وجود فوت  
 جوانی بزرگوار است در دست پیادہ تشریف میفرمودند از آن بعد قوی بلکہ  
 بکلی گاهی خود سوار و گاهی دیگری نمیدانم فرمودند و در صورت فرمودن با باغ  
 بودند و ایضا نمودن و محاسن اکثر ملاحظہ حضرت صاحب خطاب آفات  
 ترفیع موعظ شب و بر روی مردم نمیدانم جواب و بعد از آن مردم اکثر بیاد  
 و کذب و اذیت نمود و را بر سینه مبارک باز یک دشمن گفتگو بنات  
 و خدا آن روی بخاری کمال مریدان و محبان و برادرش مریدان گریه برای  
 بیس که از مریدان بر نعمت حق بازگشته باشند القاست با امور و بنوی

سطق ترمودنی بد چند حضرت علی سجایه و امر او بر بدین تمنای قبول  
 نمودند قبول نفرمودند و در دست او کرده که اگر میخواهند که درین شهر  
 باشیم در دیگر اجزای میان نیاید محاسبه در امور ظاهری و باطنی  
 همیشه در محل و بعد کان و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه  
 جناب سطلانی برای ملاقات آید و شمس شریف فرمائی بقدر مبارک  
 شدند بنابر خلق کریمانه التماس فرین اجابت نمودند و روز دیگر قدم  
 مبارک رنج فرمودند عیناً ما حضرتیم در پیش بود بعد مراجعت بسیار  
 نهایه سید احمد با حسن فرمودند که ای سید امروز او داشت حرف  
 ملاقات دو نیتند نمودیم و طعام او خوردیم و در کس چه باشد سید  
 عرض داشت که حضرت در آن روز فرمودند که تدارک خلق زیاده است  
 که بعضی وقت برین درویشان شهر میرویم و شما طعام لذیذ کثیر خفته  
 بفرمایند و این نفرمودند و همه در آن شدند و بفرمایند که این از کار  
 سید فرشته و نماز سب و در دو تنیانه مبارک آمده گذاردند مگر  
 دوات درین جهت بود و منی اهل عرض عباد خدا در خاطر حضرت شاد  
 از طریق <sup>الطریق</sup> حیات خانی مرحوم از ایشانند و او در حسن اعتقاد مردی بی نظیر  
 و در سعادت از بی کینای در کار بود و در عرض شریف حضرت خواب  
 بزرگ تعین المذ و الدین رینه الله تعالی عهدش بماند و در جرات

حسین و سامان عسکری و لایحه ارسال میداشت و وزارت خیر که  
 حضرت خواجہ قطب الاقطاب و سلطان الفتوح و مخدوم نصیر الدین  
 چراغ دلی و سایر وزارت دہلی ہم در اعراض سرانجام نام میرسانید  
 و ہم دلیفہ بخدا مودعی الا احترام میداد و خدمت بیعہ در ایشان و اکابر  
 شہر مثل فرزند ان شاہ ولی و در مغفور و غیرہ بوجہ حسن تقدیم میرسانید  
 و ہند سال قبل از وفات خود شریف بیت بندہ است حضرت صاحب  
 در یافتہ بود بعد از رحلت جدش را در بیخ بنا کردہ او کہ در غوث  
 کہ دست امانت داشتہ بعد از یک نیم سال بر او در بدو خدمت نمود  
 حضرت خواجہ قطب الاقطاب و فرزند کردہ جدہ با کس نصیر  
 یافتہ بود و آن مرد بخلایف پدر خود بانندہ در گاہ حق نمک بر می میداشت  
 القصد کار قبول کشید و صلاح فوج کشی بر سر او نصب العین  
 بندگان سلاطین شدہ و در آن بین نیز حضرت پادشاہ بجناب  
 وزارت تاب رسیدہ بفرست بخشیدہ قدم شہرک بقاعہ مبارک  
 در خواستہ کرم عہدہ مفضی قبول گشت بعد از صحبت داری  
 و دریافت حاضر صلاح بندہ است و یک برسیدہ آنجناب فرمود  
 کہ ما علی قدر مورد نیازہ ابرہم بطوای استشارہ موثن بگوئیم لیکن بعد ازین  
 ما را درین امور معاف دارندہ والا از رسیدن انجام مقصود خواہیم بود

به خط فرمودند که تا سلطان مصر بدست خود با مور ملک مستانی  
و ملک دلا پس نبوده نشود و اختیار محبت و شفقت کند بندگیست  
همچو به صورت نیکو د چه اگر امیری را با مور و مختار و نائب نظارت  
نمایه امرای دیگر ناخوش میشوند و سر با طاعت او نمی نهند و بخیر  
باید بر رویا سلطان میکرد و در عب سلطان بر که دمه نماید و بفرج بادشاهی  
که محتاج بان ابر شد او را می شناسید و تعلق شان از سلطان  
منقطع میکرد و در دواغ آن امیر نیز هوای از دلا غیری می بچید و نگاه باشد  
که بر سره یعنی آورد و در سلف اکثر همچین شد است پس اول مقدمه  
که ان صاحب بدایت خود مستقیم غنت کنی و ملک گیری شو و دوم  
اجبت که امرای منصور از اهل اسلامند و معینتی بطور خود ندارند اگر تان  
نایم کرد آشته باشند واجب التنبه نیستند و اذیت سلمان  
لازمه اسلام نیست کفار و نجار محالک عظیم را متصرفند خصوصاً فرقه نجار  
سلمان که بطبع الاسلام هم نمید و ملک یعنی را مالک شده اند و سکه  
و خطبه سلطان را هم از میان برداشته اند و امرار این طایفه فرموده  
و در رکاب ملک ماب داشته به غنیه آنها باید پرداخت که فلاح  
وینی و دینی در ضمن آنست این فرموده و مرخص شدند و در مذک  
این محبت هم با طعام فقرا در فتن بخانه اکابر و دولیان شهر

طلق کریم برسد که قریب دوران و نزدیکیان میداد و محبت شدت غریب  
 نماندی و منو سلی بر روی بر نه که در حاضر شدن اهل حضور رسیدن  
 عراض دور افتادگان اگر از عادت مقرری تاخیری واقع شود خود  
 مستحضر شدن حتی که بخواه کار و بسبب کار و روز گذشت  
 که حاضر شد عوض خود و یکریه برای سر انجام کارهای متعلقه خود  
 میسر است و فرمودند که از روز در جهان پیر محمد نظر نمی آید خبر است  
 بعضی رسیده که بدارت به سلامت از جاز عاصم و کلبه از شرب  
 فرموده بجمعه مهر غایت از نوشت که در نشن بری فرموده و انجایی نفه  
 بخشیدند و سید احمد ارستاد کردند که در از سر کار میرسد به  
 و میر حسین حکیم که از بنده کان سر کاست کار تدوینش موقوف گشتند  
 و لب در برابر این کلمات بکشت و نه که میان بر محمد شاکه از روز  
 نیامده و از نظیر در شش احوال شما تا خبر واقع شد معاف خواهند  
 فرمود این بزرگوار چه بیانت شایان البانت بس سجون الله  
 بکجه آید به دور و نیاز هزاران عزت مراد است منکر که و خدام ندی الا کرام  
 و عیال چون در و است خود هیچ و لباس فاخره از نیاز و معقه ان با  
 خاطر شایان بیشتر از ان ستم تقسیم و آنچه پوشیدن از ان ستم  
 بخشیدن هر چه ملبوس چو کل انم خدا میزید است بعضی رسید که

که یوسس خاص نامه است فرمودند که درود بیدار طاعت علی بن ابی طالب  
 باشد یا در آن عرض کردند که گاهی چنین بار چنگ بیدار کتب  
 آستان شده فرمودند که درودش را هر چه چهره هر یک در آن گاهی  
 شاید و بطور خود برای نجات خود اسراف می باید و در آن خاص  
 نذر نیاز با نفع که صرف آن نه احوال اتفاق نیفتد و تحول ببرد اکثر  
 تغلب رسیده و هیچ مردم گشته مواخذه آن مطلق نه بدار کتب  
 رسد کار از گنجینه کم شده و مردم اجنبی برای فردضن ظهور آورده  
 و جناب مبارک شناخته و پیر رسیده که از گنجینه است شما آمده  
 و عاقله الفاس اخاس و ملبوسات نوری یک در باشد بکان  
 حضور پوشک خاص با چاقوی که در کتب مبارک بود برده چند بی  
 نشان آن پیدا گشت و اثبات این حرکت بروشد اصلا برایش  
 چیزی نفرمودند بنده خان صوبه ارکش نیز مبلغ یک هزار در همیشه نذر اسفند  
 داشت آریه خود متصرف شد و در عین حال با همسم نه مش رعایت  
 چون بار دیگر از نوشته خاندان کور میران گشت فرمود فیض او که در سج  
 که بید حج احرار من الشریفین محمد و اسل است لا و بایا بور از حج از کلام کن  
 آمد مختصی اخاس قریب سه جاره در پی محبوب با در سال گرفته  
 بود و محبت را اخاس کسمای پیش آمد در عین ذوق همه را بقول الله تعالی

و عند الحوائج احوال و بعض رشیده حضرت صاحب به بنیانت تمام  
 فرموده که کسب پرچاست در رمضان شریف هر روزی ارباب کسب  
 را در خلعت عافیت مثل عید و هر کس در افطار و تراویح شب قدر که امام  
 اول شب و یک از حفاظ از جای سینه کائنات است در نیمه بخواند و شب  
 به نوری و فرجه نیمه شبی که به الحقیقت توحید و ذریعه امام  
 و پیروی و توبه کلاپ و نبات یا شیر خوشنیده در ضمن نفس را  
 کردن بن تراویح یا باران بهشت آمیدن شب است و عظم در میان  
 عرب شریف برده کثیرانیدن معمول و عرب عرب به عراق شب  
 شریف جیل اعتکاف درگاه عالم به حضرت خواجه طلب نظام  
 یا سلطان المشیخ قدس علیه قاضی سوره محمول بود و بعد از آنکه در  
 نواحيات جهان آید در سجده مقرر شد و در کائنات این شهر  
 اگر ده زبان باشد فیصله پذیر کرد رفتن بر دران شهر یا کوه یا دران دور  
 شهر یا یکدکس محب احراز از خود نای و عود عرب همیشه مقرر  
 اجابت و در شریف فرماید امانه آنچه در روزی هفت جادو که بعد  
 باشد در هر چند تمام میل نورانی ادا بشکست و دست و تمام  
 بران و در سه در نه استحقاق لازم خلق و نبات و از این رکت  
 صاحب دولت به نیکو کمال بر کزانه و مخلصان مشمول



الطاف یکبار و در مقام و نور تفضل دوبار رفتن نام از کسی که در امور  
در بین اعمال لحاظ داشته باشد و تحقیق پند نباشد و آنکه به جهت  
پند یافت و بران عمل کرد نیز جایش بکوش خاطر صدایب و آوازا  
که عمل نکرد و دیگر نفر بودن و در دل با او عدم رضا و افرایش در سلوک  
ظاهر بی خود باشد نه در امور خری و یکبار بهای سنت نبوی علیه السلام  
و اسلام پند کان نیز درین امر باشد آید در فقر و تحریر بحراب باهت  
مورث بر سنده کان افضی قطعی نه که چنین باید کرد بلکه این عبارت  
که اصل چنین بنام روزی حسن الدخان مخلص به بیان که از نردان  
مختر شده ام ترسم جواب خطایی که در داده است صلاح عرضیه اجماع است  
بود با اطلاع مضمون شد که نوشت که چنین باید کرد چون مسود  
نظر او را که ندیده تغییر بی در مزاج مبارک را یافت و فرمودند  
که ما چه کس و در کدام عرضیم که حرفی قطعی نموده بسم باید نوشت که صلاح  
چنین بنام و نه اعلم باس استثنائی بیان که حد است و ابتدای  
تشریف آوری است هر دلی ضعیفه بعد که بپرسانیده بود قریب سفر  
خود از عالم غایب هر خود را که میر کلونام دارد با نجاب سپرد او را  
مثل فرزندان دارد و در راه و با وجود حکمت جوانان که بی معاتب نشد و ایوم  
کتاب اعزاز است در این میرزا جان مظهر که عمده مشایخ شهر بودند

از دست زوال فضل مستقیم شد نه از ترس انفا اخلصه ان ایشان  
 ملاحظه داشتند جناب مبارک که تشریف برده باز خزانه خواندند و  
 در این ایام سرور اران مغیبه و بند رسالت که هر مردان و محققانند  
 خواستند که برای کما بنایه بوجت حاضر شود و باشند هرگز در  
 نداستند و فرمودند که نفوذ یقین یقین تو است محمد امدت به در طعام  
 ارسال داشت از راه فضل اکرم قبول شده روز دوم نیز چهار و یکوایی  
 سعادت منای گشت درجه پذیرای یکه یافت روز ششم هم  
 روز چهارم که طعام هر سه اش رسیده فرمان رفت اگر حیانت تا  
 سه روز معمول است احوال موقوف غایت که در ایشان بد آموز خواسته  
 و یک کار خواند زشت در بجه میوه ولایتی تازه رسیده و بطریق انجاست  
 برای احقر آورده بعد از است احقر زینت بیدل نمودن آن کرد دل  
 به اجاز خواست که اول محضر تصاحب از ان نوشن نماز شده با نذرت  
 کاه خود داده شود بنام وقت بحضور ارسال داشتیم در ز عبارت بان  
 قلیل مدتی کمتر خواستم مراجع مبارک بسیار خوش داشتند و چند روز  
 چند سبب احوال نمودم خوش بنام و فرمودند که آن لطف دیگر  
 داشت غایبه تحفه غایبه بان احقر ساخته بودند و دستار و رداء  
 که بهندی دو تنه اش خوانند بان بهیج نموده ارسال نمودم بعد از نماز

مهر و از کشیده بود بخود از نظر که شش بر روی مبارک گرفته  
و فرمودند که حق تعالی برای خیر دین دنیا و باغ دارا نازده کرد و دستهای  
مبارک سوز فرمودند و دو چشم بگر خرف بر شرف فرمودند بعد از آنکه از  
پیش پندار که دانیدم انعام مردم شد و با چای عابد بار خان برشته  
اعتقاد با بختاب دست ساخته هر روز اطعمه لندزه چندی آید و چندی  
نظر بر خلوص اعتقادش قبول افتاد انگاه فرمودند که هر روز سه  
نقدیح بایک کشید و عرض کرد که سعادت برت داشت که گفته  
نقیر اسم قبول بایر کرد او از خلک محبت خاقل از نور مزاج مبارک  
از انجمن دست برداشت بایران فرمودند که عابد بار خان را مگر  
عسرت در نصب است آخر بختان شد بایزید که چه بی پروا هست و  
چه نضر از لغات غفایه لباس خرف و سواری جابه و دستار  
و دو چشمه در خانه جبه و کلاه کاه کاه بر کلاه سیدم و در سوره قرآن  
و در دست نه و در اذیل سیفی و کنار دکنی هم با خود بیداشتند  
در حوز دوش بان دغول بن دقوه و شیر و شربت کباب و نه شک  
و نه کباب و نبات بیشتر مرغوب و با وجود رسیدن اطعمه لندزه و نور  
خاص سووی درویش ان تقسیم اطعمه بهمان که همیشه درویشان  
مقرری گفتند بایر کسی موافق طعمه او با عالم از علم و با سباهی

از سبب کبری و با همو محسوس از کما و نفس ظاهر آلا با درویشی بیکه نه از  
درویشی نه از بخت لغت کو علی با من مصلحت بار ما چون آفتاب  
در هر رنگش جل مشود اظهار درویشی و گفتگو از مسکن و صحت  
وجود بخت ناخوش طبیعت و درش و مبارک است اگر این امر طاعت  
نه قایل من عرفت به کل سانه ذات مبارک کرم در جم وجود و طاعت  
و متواضع و منسل و عاقل و خوش صورت و خوش سبزه و خندان  
و در او گشت گاه و نرم گوشتش سخن و خوش تقریر و جاد و با قلوب  
و غمخوار و دلنده و مریف و لطیف و صفت و مستقل و بهر حال و بهر بین  
و صادق القول و قانع و متوکل و بردار و گوچک و دل به مروت و  
جواد و دانا و دلی و بهشت شاه با نام مسکن است و معزز و سوار با انکسار  
او صاف بیدار و مطهر از در جهان ادا شود چه جای خانه در بان و اطوار  
کریمه اش بعد از شمان در گنجند محل چند فقره این شکسته  
بیان سر این در عالم بکانه اندر و مثل او چشمه زمانه نصرت  
آفتاب عالم امروز ملک از وی بمرست بهره اندر و در جمع آید و صفت  
حصیده بر شدتم اخلاق کرده به بهر نیکی عجب زکین و زایم  
برین بردای الفت افراسیبه و دشمن گنجینه اسرافتی و خوش  
گشته افروخته سی بهایت معده نور درش و بایست نه است

در بیان پیشش بشهر عقل مبر خانه ای که بندهم عشق شمع و در دایه  
محجاب به یازد محزون غیب بقایب نغمه که کز لاریب باند  
شکن از شک غمش بخواند فیض قدس سنان عیشش دانش از  
دام لغت رسیده بپیشش آید جانش آرمیده لبم خلق او هر جا  
دریده از خاک نیزه آنجا گل رسیده شعاع مهر برده از جانش فروغ  
آید نوری از جانش مروت را بپیشش عهد و پیمان عیار رفتیش  
آوردن ایمان بحرات دشمنش کرد حامی بخودش علم طراز افندی  
بقامت رسد آرستی ممدش توکل نیکه گاه عز قدش بسیم نموده  
صبح پیشش اثر نگذاشت از فاشاک پیشش از فاش را  
بجست همزبانی لبش را با نسیم معانی که در سینه کار بر خست  
مخون در دل در نشان نیست ز تقویرش سخن یک سنگ گوهر پیشش  
لطافت ناز پور او انسییم طریقی نموده دانی فصاحت ترجمانی خوش  
تبدیل عجب کو کجک و با بار دلیها غریبی با سالی نگر لبها تواضع خوی و  
دلبخیش عادت برای خلق بر رخ خود عبادت بنکین کوه و اندر علم  
دریا رحمت ابرو در رفعت نرمان معظم بادشاه لا وایا بملکت  
پیشش بس در دایه کمالات آن خاص رب طویل  
اکثر سخن در فصاحت طویل کجا بار در جهرت غرضش چه کار آید کجا

ز عقل ذلیل بجاویت زاد صاف از قاصدست چه قوت کند  
 حرف طبع علیل باو چون توان زد دم دوستی و غریبی که باشد  
 خدا را علیل زلف منشر چه جرئت است که بگوید خود دوستی خود  
 و لیس علیل آن نماند نصفه دانم نه بخت نه انصاف و غایب است

آه اگر است از دینره آفتاب  
 بس دور و بجهت افندی حال خود منظور و صد در آن بخت  
 بفرای الانار نیز شمع بماند حرف عادت از احاطه خبر برانست  
 و هر یکی از شبهه کان را کسب معارف خود چه اجدد معدوم و شدگان آن  
 کمال کلشن نایب نیران آید معدوم اقم اگر دست فرحوم سب زد  
 در آنچه موانع نور محمد رسد تعالی به امان عافیت پوسته ارشاد  
 شد که خلق را با ستمکاران خواهد ایثار ایشان شجوب ماندند که هم  
 مرد پنجانی درویشی و اگر بی به ازین رسد تو سل بخت  
 ستمک در در مرتبه کار نامن چگونه میرسد آتش بختان شدند  
 فرموده بودند امروز از ایشان در میان ایشان خرق عادت جاریست  
 و بهان طور عیاست چنانچه بارها عذر رفته شده است که هر چه در دل است  
 از ایشان بطوری از زبان شریف از داد فرموده و بمانده همیشه اعفی  
 در پیش میباشند موقوفی تو هم بین مرحوم یک از مریدان ایشان

که سکن از داده برسد کرده از اقامتگاه است است بر جای خود  
بر محبت حق پیوست مردم است از از بر خجازه او حاضر دیند و همچنین  
سبابت روزی در مجلس حضرت صاحب غوی توانای دوم  
تسلسل است در حدیث بزرگ مذکور میشود مقام این بود که گفت  
در انظار نشان او بیست چون انفع تعلیق بدید درود آرسشید  
ز این شین نشود در علمای زمره نه کان که حاضر بودند شرح آن مکرر  
میخواستند آخر لام حضرت صاحب با جبار شده فرمودند که عجب هم میباید  
همه را حالتی پیدا شده که سوای در انظار نظر نیاید دست و بجز در انظار  
در انظار دست داشتند و با کونین و میا می نمودن لایق حال  
است آن گشت صورتی یار محمد در آنچه مرید مرغی زین الدین بود و آن  
بزرگ بر شهر گشتی فیروز آباد که سه راه درگاه مبارک حضرت سلطان  
الفتح نظام الملک الدین است. چنانچه آنجا منتهی سکونت داشت برگاه  
جانب مبارک عزم قبول عادت زیارت میفرمودند از روزه غنی گویا  
و تواضع نجانه آن بزرگ بزرگ گاهی شریف از ابا میخواستند چون آمدند  
از بجهان نایب در گذشت پس از مدتی بعد صدق حدیث شریف الود  
جمورت چنانچه عادت مبارک است همان طور با صوتی گویند جاری میکنند  
و فنی صورتی بجای میسر از تقدیر شدت کرد که صاحب فراموش شد

طاعت حرکت مانند شستن قریب به صبح در حالت بیداری دید که حرکت  
 قدم رفته فرمودند صوغ را طاعت تقسیم فرمود آمدن از سر بر نشد و آواز  
 تقیه نهانند لهذا خواست حفر نقاب بکشد شستن فرمودند که  
 حاضر خود جمع در دروازه داشتند تقاضا یافت این فرمودند و عرض شدند بر  
 حال صوفی در خود طاعت برخاستن یافت و برای تقای حاجت به  
 امانت بخیری برخاست و دید که در حجره را از اندون را بخرست و دیده  
 بر آمدن در بیرون را نیز بجهین یافت و بدین عرصه در خود خاک محبت  
 در خانه نمود و طاعت بر آورد و بر سرشده بجا خدمت حاضر شد جناب  
 مبارک مشغول بپرسش بودند خواست که این در در خود را باز گوید پیش از آنکه  
 لبش بکشد از تقیه شده فرمودند ای صوفی از شما خیالات نمائست و  
 بشارت منع بیان آن نموده صوفی مذکور بشارت بعبادت خود را شرف داشت  
 و از اولیای زمانه گشت ایوم از صاحبان کرامت است همین که چشم  
 می بندد از امور غیبی مکتوف او میشود کشف می نماید بر رازده  
 نوحوان به ریش قریب به چهل کرده از دلی جان در آب یعنی چوبک  
 بجای آورده داشت که جناب عالی بکاشش گرم فرمایند و بجان سعادت  
 ملازمت حاصل کند و هرگز او پیش مان حرکت برسدن به سینه و  
 روزی می رسد که حفر نقاب بفرزید می آید و این دور به استقال



میگردد تا در سیاحت بمیدان بی‌کلامه ز بعد از پذیرفتن حضرت صاحب  
 مردم شکر حضرت صاحب بجای آورد که از آن راه دور بر من طبعی  
 نوزدش فرمودند مردم گفتند که حضرت صاحب اصلاً از دبیله  
 حرکت فرموده و چون ابراشینه بی اختیار دوید و بخدمت شریف رسید  
 در خدمت مبارک افتاد و پیش از آنکه زبان به بیان ماجرا گشاید فرمودند  
 که حالات شماست و بگوشت چشم مانع تغیر آن شده الفقه مومر الیه  
 دعوت بیت دریافت در چند روز بمقامی رسید که در استیلائی  
 حالت اعصابی از آن رسم جدا میشد شرف خلافت یافته بر زمین  
 شرفی بر خض شد ایوم از آنجا صاحب ارشاد و استغفری صلوات  
 قاضی ابو رضا محمد ساکن سوادیه بر من حق گرفتار شد و این امر صدمه  
 هفت ماه گشت و کارش بدو قبول انجا میسر قطع آید از حیات نموده  
 مردم آنکه جان در پیش روی آن جان جهانان و جانش عابدان خداوند  
 و نقد نگاه شریف به سینه کوهر جان یا به بر فرد یا شخص خف خود را خسته  
 زیرا اقدام مبارک بر بند مجروحان جانش عسر و حرج عموم آید  
 و لذا در غایت کشیده جان نرفت چنان شهادت یافت که گویا  
 اصلاً مدینه بود آن شهادت سقمان از آن روز تا هفت ماه نگذاری  
 خف در بدن سدا یا جان خود داشته است نوجان عالمی

سدهای نوحان مانا قرآن خاکیا تو بیج دروان ساقه من از قوم افغان  
 که اطلاق غشوه بهشده جسم با آنها توان کرد کار و دای برای را نیز کرده  
 دانه بنام کشیده حد که جهانیکشند و علامتیکشند که خون این برکت  
 را میریزیم علان اطلاق اینجی بجنب مبارک نمودند و عرض کردند که در  
 این ایام تنها بیرون آمدن مناسب نمی بینیم ارشاد شد که ما تابع رضا  
 الیمیم احباط جهان خود بشویم نهایت تا آنکه عکس شریف حضرت  
 خواجه قطب الاقطاب پیش آمد و دعا خوانا حضرت صاحب با مریدان شریف  
 فرمادند آن ده کس بر دیوار قاضی حمید الدین ناکوری رفته اند عیدیکه عید  
 برابرند آدم است سوار شده کار دای برهمنه بدست نشسته و باران حضرت  
 و چه شده و شده آنها با کوزه بلند کفن گرفته اند که ببینید مریدان این  
 بدعتی را چه رخصت میکنند سید بر مع الدین که یکا از مریدان معز را بجا  
 عرض کردند که تغافل تا کی خفت ما مردم کیدرف خلل با در ذوق میشو  
 حضرت صاحب گاهی بطرف آنها فرمودند و از آنها عبوسش انداده در نقص  
 و حالت زود و سر بر ندم مبارک انداده مشرف به بیعت شدند  
 و آن کار دای تیرای شان تیرای بر دل ایشان بشد  
 نکات دشمن از دوست کرده از ترنا در گرفت در پوست کرده  
 که آری خلیلی زنجبانه کنی استنای زنجبانه و همچنین دو

دوادانش درگاه شریف حضرت محبوب الهی بالباسم و صلاح محفل  
 بود و ایشان در دنیا و وجه یاران آمدند و آنوقت بمولانا عبد الله عاشق  
 معشوق این که از کل خلف و نظر غایت یافته آنجا آمد و از سر مشفق  
 و مری این عاصی اند عالمی غفیم بود آن یک در گوش دیگر یافت  
 که بهین توجه ای این چه رقص و درنده آنجا بنگاه ای شده در آنجا دیده  
 و آنجا بنگاه شده در رقص و حالت آمدند و تمام لباس و صلاح خود بفرمود  
 بخشیدند و بر پای مبارک سر نهاده و آنکس بیعت کردند آنجا  
 فرمودند که چه بخواهید از بیعت آنکه توجه ای او بر نفس الهی از زاری  
 عجز تقصیر خواستند و بصدق دل غریبیت در یافتند و حضرت صاحب در بار  
 بقوالان مجتهد لباس و اسب و شمشیر و اسب و اسب و اسب ای بر  
 در سپهر و در راه نو که در گذشتن مسخر تر نگاه نو لبی میان نام آنجا  
 در وزارت پیشکشی مشهور و معروف بود روزی در عرض شریف حضرت  
 محبوب الهی بر قوالان احتساب کرد و یک را از خدمت دوی از خدمت آن  
 آستان عالیشان سبلی زد و بنگاه در آنجا افتاد حضرت صاحب بر سجده  
 نظامی جلوس مینیت مانوس از دین داشتند کسی احوال را بعرض مبارک  
 رسانید فرمودند که بجز آن بر آنم کسی را بجا به کلبی میان گذاشت  
 این گفته بیرون آمدند یک باشد و حضرت صاحب فرمود که کلبی میان این

نشسته است انتخاب نظری نیز سوی او دیده و او را تغییر حالت شد  
 و بوجه آمد و گفت بی دانستم این حضرت صاحب است و دیده و بشنیدم  
 مبارک افتاد و نائب و منور به بیعت شد و خادمی را که زنده بود و بیست  
 و نبار داد و عذر را خواست روزی آنحضرت در بدر رسیده و روضه خائفانه  
 زینت از او بدیده و اتفاقاً کار در دست بجای میماند و آمده و بعد از سلام  
 و علیک پرسید که ای مولوی صاحب شما که باین فضیلت مزین سما  
 هستند از چه راه است فرمودند که تقصیر داریم شما دعای خیر کنید تا نگاه از کار  
 بران حضرت انداخت یکی از خدمت دوزی الا سلام حضرت محبوب الاهی که از  
 جبهه پیدان سرکار بود دستش گرفت باز فرمودند که دست این بگذازد سر  
 مبارک در پیش او انداختند و گفتند که ما حفریم هر چه در خاطر شماست  
 بگویند او در آنوقت شرمزده شده بدر رفت بگاه آن که حضرت به ذات  
 در خود علی مبارک شریف داشت و تخته در از اندرون زنجیر داشت دیده  
 که کسی بسخت در را میگوید حکم بکشد و آن در زنجیر شد همان به بخت  
 با دو کس دیگر درآمد بخود و پیشش حضرت تعلیم از خاکشند که صاحب بخیر داشت  
 این حرف از زبان دربار برآمده بود که آن هر سه متغیر احوال شده دست  
 پای خود بر سنگهای زرش جوی خنک شکستند و دند زخاستند و  
 آنها بی بیعت نموده عفو تقدر شد لیکن نرف بیعت بجنب آنها نشسته

رودی از جلالت و در آن کی از مشایخ شهر برای محبت احوال جنوت و سماع  
 اختیار بعت مشاهده کرد تا باین تقریب داخل محبت بوده احوال این شیخ  
 ظاهر نماید به مشغولی باین کار بود و وقتی که حالت بیادان طاری می شد در باب  
 پیچیده بداران از بیغی آگاه است و بجنباب بدارک سوزش استند و بقتضای  
 سیاهی جلیقه تنافس می نمایند تا آنکه عرس شریف حضرت فدا اکامین  
 نظام الله و درین راه شریف حضرت صاحب در سید سیادت نباه  
 بر بیع آمدن عرض کرد که امروز روز فودنه بدکان است و از دست اینمرد  
 حلوب سارنی شده از فوق بد خواسته ماند بد برای یکی کار بسیار  
 ضایع میشود این حرف را پذیرا فرموده لیکن از رسم کار بیروت نموده که خود  
 بد دولت برای و نمویرون شریف فرموده و بولانا نور مجدد فدا شده  
 کردند که خبر این کس خواهند گفت چون سماع شروع شد داد همان حرکت  
 خود آغاز کرد و بلا بنگاهی موثر در وی دیدند و در رقص و حالت آمد و غولان  
 گفت که آن این غزل خواند که تا این شوق است و یار لبت بیجا مالک  
 چون دلها از او پر بود کسی بجا نطق او نکرد و اعضای او از فرسش سکین  
 طرفه خدمتگاری دید و کار استل بر نبرد رسید که برضاشش با قطشند حیرتین  
 حکمت برضش نهاده گفت که فوت شد مردم در دیده حال را حاضر و نور  
 فدا نموده آنحضرت چون خضر آب حیات غایت جلد رسیده فرموده

که چهرت بود بهشت کباب بهشت باریک بود پس روده دوقی به بند  
بگوشش بکشد بهند بجال آمد و عرض کرد که یا حضرت باین ایچا کردی که بگوشش  
نمود بجال می رود و تشبیه عشق میشد هر چه جمع آمدی که بجهت  
خایا از طرافت میت گفت خوب اعمالی داشتند که باین دولت میرسد  
القصه او بجهت جدا افت کرد و بسنج ندیم خود رفته اجمال باز گفت او بجنس  
رود که تو هم بخور شدی پس این مرد ما گفتند چند نند او کرده قطع بکار نمود  
بکار از ایل کمالی دعوی داشت که حضرت صاحب مد ظله تفرغ نتوانند کردارم  
خراج بدارد از بکار بسی برکن بود آفت شبیه امرای جنین شد  
که متوجه غرض شدند و او نکر استغفار است حکم اید اخست آخر کار خوان  
از هر دو چشم و سوراخهای بینی و گوش و دهان و دست و پا چاری میشد  
و بپوشش افتاد و نام و نامش نه و غاشیه او را دست برداشتن عقبت  
گرفت پس این کلاهیت که از سطح فلک در گذرد باز دیده دل چه بود  
انلاک در شخصی از موطنان پنج پیش احوال نقل کرد و کردار او در دنیا بجان  
سندم شوق خادمیت بنده ملایان خراجمان و جهانیان دامن دلم کشید  
رو باستانان عیثان خادم و آن روز نانی بود که بد عیثان مرز اچاکی  
شهر را رفته اند به سبید کرده بودند باز درخت بر استاده بودم از این  
را ندیدم که میگفت که یک را از حیوانان سببان بقتل رسیده بودم را این که

اعظم شد. با محبت دوست که کار ایتیم نامیزایم بجاییم که هوای  
مستیار کرد پیش این بیانشند تنه نیز بدیم چون این سخن شنیدم  
مرا غم بسیار در گرفت هر صفت بزرگت رسیدم غم از این زحمت عادت  
بجای بماند و از فردیا چه شد متحیر که از حال را بداند گویم در اول عادت  
چه شایع و اگر گویم عدم اطلاع موجب بناحت دین نزدیه خود  
برمان ببارگ فرمودند که غایب از حرف بر در وقت بر مژده مشوقی تا  
حافظه و احوال است خاطر مصلح شد و اعتقاد برز و یاد داشت و با هم بود  
مهره از غریبستان بر گشت اظهار تنوع بودن از حد اختیار نمود و منع  
چراغی بر نور داشت میگرد و قبور بی و از آنان که بلند میبرد بر می از دست  
و بجزول در آن برای انکار با او میکشند حال اگر در حرمین شریفین ناوای  
اصد شرفا و غنایا این فتاویل زجانی روشنی و بقیه با بکر افغان صورت بسیار  
در در خود و شرف و شب مبت و بقیه به حب المرجب و شب و بقیه  
انبارک چنان بمان بسیار با سطح و حد او که در بازار میشود و بشور زبانه  
برفته آرام که در هندوستان که به بنیان یک است بعدی باشند چنانچه قبور  
سینج ش زبانه و سینج صندل در می و فر عید روس در مدان و فرور ز بلخی  
در کعبه و در از حواجه عثمان با و بدو در که معطر رفته الله علیه و الله اعلم بحکم خود  
دیده است الفقه چون مولوی مذکور باز از ده حرمین شریفین کرد حضرت صاحب

فرمودند که درین اطوار که پیش از اختیار کرده اند نمیدانم که دیگر رودند  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نخواستند رسیده چون مرادی  
 در بند سورند و چهار نشست صدمه باد و امراد آن چهار را بر حجت  
 قهری در بخت که برود و از آنجا که سولوی باز دیگر از راه بر عازم شد و بعد  
 بر پیور رسیده بر حجت می پرسیدند و ابداً ای تشریف فرمای  
 انجیل نشاء جهان آباد میان آمدن شب حضرت شیخا شیخ کلیم  
 رحمه الله علیه در ضاهه تفضل معیت شد و عایا پید اگر در خواب ای  
 برز آتش سبب عجب در برداشتن خودهای قدم نهاد و حضور  
 فرمودند که با این مدب که این بزرگ کرده اختیار نموده خدا حافظ  
 در حین سیه آنغز الوجود بر عینه منت شناسانت سیدی  
 او را شش معینه از او امر اخلاصی بقا خدمت هر سببه در عیش قدیم  
 احکام الهی فائده بخشیده و طیف به فرمودند که دلش را از آنکه غیر  
 بر گرداند و بر آنکه می شاید مایل سازد هرگاه او فائض خدمت میشد  
 از او استغفار خواندن آن بیفرمودند او عرض کرد که نمیدانم و حجت  
 که بر حسب دل خود را با بیطرف می آریم متوجه نمیشود و اتفاق خواندن آن  
 بر آنکه نیستند فرمودند که هر رسم این را پیش آمدن است که نوسق  
 خواندن این دعا یعنی بیه آتش در همان انخابه قهری از غار شده و از



در این کتاب  
در بیان احوال و  
در بیان احوال و

سند است چنانچه بحری در کاه اسماخه حضرت مجتبی علیه السلام  
و حسن فرزند و سماع کرم بدو نوحه خواندند بپارسی و عربی و داشت  
قوالان بحسب ضرورت به سبک انداخته جان آن مرد از قالب برآمد و پیش  
او به حرکت داشتند و پیش از آنکه دست بر سر درو زدن او پیش  
روی حضرت صاحب آمده و او گفت که یک سبب راستی حالت او  
چنین شده غیر از این چاره کار ندارم که بدانند غایت شایسته ما را و  
بشما میفرمودم بعد از این شما دانید آنحضرت تسبیح او کرد و فرمودند که  
این توده است خاطررت راجع در و قوالان را بخوان بنی که حالتش این  
حالت را ن بود اذن دادند و بجز تسبیح حرکتی در او پیدا نکردند و غیبت  
کردند جناب مبارک گاهی توجه او بسو در میامید اشتند و با او تخط  
میفرمودند تا بحال آمد و در آن حال فدا مان شد و مرتبه فاضله الهی که  
حق تعالی با جناب مظهر مودد ظاهر و با بروری از شیخ بیان فرمودند که  
او احوال را که اسم مبارک آن حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
بر زبان میبرد و غیر عشق را بران میداشت که سرش بر دم و جب الی قول  
عبد السلام و سادات کرام خود طیفت خبر طوبیت مولوی کرم صواب  
پیش خود داشت و اذیت بصوفیان عظام در این سماع میرساند  
بکن مجید رضیه سادات غازه حمزه ایشانش بود در این تذکره اختصار

در محفل کز این بیان آمد کسختی از برج صدف یکسختی هم عالی کرد  
 خورشید بی بخاطر شریف و بشاشت بر روی سارک آمد و نمود  
 که اگر چنین است در خوابت درین دنیا مجلس هر کسی میباشد و همه  
 جاده میدان عدالت محفل شریف داشتند مولوی مسطور ادا داده حساب  
 کرد مردم عرض کردند که مولوی کرم همین است چون نزدیک رسید رفقه  
 برادر یک جانش بر زدند که خوشی بی اختیار از جانش ریخته و در  
 پیشش چون رباب در شور زدنش همچو چنگ در بند یکا خشم گشت  
 و مثل دشت از حلقه بگوشان شد و مستفید بعبت گردید چون از غم  
 و لها حالت عشق دوره در نجاب بهم رسانید و احقر از انجمنت نسبت  
 محبت با او بدرجه انتم رسید پاره از تعلمای عاشقانه و الهامه زده اش  
 می نویسم کلامی که می نهاد و در عالم ذوق خزان و چنان را در برت و طریق  
 چون برجه بدارک حضرت صاحب می افتاد لغزهای پشیمانه میرز و کاهی  
 یکسخت کز این بیان به منبیه قصاب در نهرن همین است و حضرت  
 چشم کزان از سر آمدند شدند و ازین ششم بستم که برای قتل  
 او بود و یکسخت حضرت قصاب را ابدان بسیارند لیکن کرم هم  
 محب شده است بر سرش برزد و حضرت صاحب بفریب نرفت  
 قدم نمیدان گفت محب نمانست خود نیکشده و در بغربت ایست

در حضور صاحب هم با او تفتنی میفرمودند چون دست غشش در حجب  
بود که آنرا که کوه هم نفوذ شد حضرت صاحب بپنداری را با او سپردند  
که در میزان آنجا که سر نخیل باین درس گوید حیران باشد که اما از  
فرمان جلوه درزد و اوقات سر سر دوق را صرف غیبیم در پس  
نمودن هم غیبی شاق دید تا که بر دوش روز در رس نیز این گفت  
و در مدسه خونی میخواند که ضرب زید عمر را تا که درش بر سید گوید  
عمر که امکنان بودند و زید عمر را که امکنان مولوی که برادرش  
بود گفت که زید عمر در فلان و فلان و من و تو نیز در فلان کتاب را  
شکار کرد و دستار خود را بر زمین ریز و مال و سر براده حالت زنی  
آغاز کرد مردم ها ناحت حضرت صاحب این خبر رسانیدند خود در لیت  
خند کردند و فرمودند که مولوی! آتشیده بدارند بوجوب امر بعلی که شاد  
شد که مولوی این چه حالت گفت بس بس دوسه روزی انقباد  
مسک نمیکردم و سوانه بروج کشیدم حالا اگر مرا بکشیدند پس  
بفرمایت حضرت صاحب باز لب تبسم آشنا فرمود گفتند که  
مولوی منذ درست تا چند سال مولوی شعلی نفرموده بوده این حالت  
بعضی تا بزرگوار شریف و ظل لطیف بود درین زمین بفریب و است  
سید محمد خان دارد غه تو بخانه که آشنای قدیم و دوستش بود باله آوردند

بوده و مصر به خیر می رسم نیست بخانه کور از مولوی ظاهر شده بود و  
 انبت کرد جنگی قسم کرد گفت بر بنان پادشاه که  
 رسیده و سوراخ فراخی شده بود چون جراحت زید قلب که  
 رئیس الاعضا بود مردم امید داشتن نه اشتند و بر احسان  
 هباز موافق فاعده و تجویزی نمودند مولوی فریاد کرد که اگر کس این  
 رسیده شمار یک ششم و الا چه من بگویم بکسیده پرسیده که برای نماز چیست  
 گفت سینه های بید مشک جاریه و در ابروی کرده از نور آن در چشم بریزند  
 مردم گفتند که این چه حکمت تازه است خلاف قیاس و ماکای این  
 علاج های را ندیده ایم گفتند که موافق قیاس است که قلب خود گرم است  
 و در چشم حرارتش افزاید مشک معذل و مقویست همین مضمه  
 و گرمی مصر است سببه احمد خان چون اعتقادی بمولوی داشت گفت هر چه  
 ایشان بگویند باید کرد و سواد آن هرگز نباید رفت آخر سببهها بید مشک  
 بر چشمش بچیندند و در فرصت تبسلی به شد القصد در اینجا مجلس  
 گردید و مولوی را حالت و ذوق روز دقایقی آنجا گفت که امروز چه سرگرم  
 بیناید شب قاضی بر سر خوابیده بود که صورتش با حفر تصاب  
 پیدا شده او را بر زمین زد و گفت که با مریدان ما چه حرفها بگویند  
 و در سرش زدن شدید بر آمد که همیشه را کرد آنرا که

[illegible]

در چنانکشد و قسم علی فلک و احوال هر یک از اینها  
 چنانست که برای آن کتب و علیحدگی باید مضامین غفرانه و جنت باشد  
 بارک الله علیه بعضی از حرف عادت و فقرات آنحضرت که نسبت  
 باین گزین علما و اینسان صورت و مضمون و قسم و بر می شود و در  
 این ماضی را خیال حق جوی گرفت و در ایشان و مشایخ  
 دلی رجوع آورد و هر از فرمایش اشغال یافت و بر بویاب غزل پیاده  
 نگاه از هیچکس ندید و مشهور آنحضرت از راه تاملی رسید و حالات  
 و دقایق آنجا مشاهده نموده اعتقاد نام بهم رسانیده افتخار اندوختن  
 شد و تغییر حالت که بعد از استقلال و مسکن و حدت وجود که مشاهده  
 و کی مخلوق متجرب می باشد آنجا بشارت باطن مشرف این عطر شده  
 وقتی مقابله سوی بنده تشریف آوردند بنده ایشان را زنده از جوار حق  
 و الایستاده هر دو دست خلام را بر شکم مبارک گرفته بدین نوع که  
 انگشتنمای مبارک در انگشتنمای خدام در آمده و انگشتنمای خراف  
 با انگشتنمای بنده پیوسته و بسم که آن گاهی بطرف بنده فرمودند  
 که بشارت این بود که در جام دل من ریخته و آتشش بود که در سینه  
 من انداخته اند و بچه کو نیابد دل رسید و آنرا از جوار حق و تا بگویند  
 دانستم که احوال جانم بر می آید و استقلال برید دست و پیوستن

افتادم و محضرت علی الفوری باز گشت و این را عرصه ای که نشیند تا او بر  
 بیوشن دوم همین که بخود آدم و ذوق و شوق از درجه فقر و غریب و  
 بود و جوی اشک روانی میگرد و آدم و حشمت میرد نبات و نبات  
 و جزئی تا کلی هر چه میسر می آید یکی بظری که آید و ذکر دل جاری شده و خواست  
 از من رفته بود و هر که با کلی و غریب و بیاس و هر کاری مشغول میشد به کف  
 که این است اوقات خرد ضایع میکند بعد نه تا بان فتم آورده تا محراب  
 نشویم و این بر دو عقده شکل بغایت ایشان در یکدم حل شد و بعد از آن  
 ایام بدلم رسیده که مطالعه فتوح الغیب غایم و به حکم مناسب ندیم  
 و از هیبت ایشان جرات مرض نه انستم چنانچه هیبت از فرط ادب  
 اقدام بکلام رویه ام نمیت و درین امر متذکر بودم آنجناب خود فرمود  
 که مطالعه فتوح الغیب درین ایام بهتری نماید کنی ب نه کور زود حانده عظم  
 حسین است از بکبر و بس همچنان کردم و فتوح در ایام شکر گشتی مشغول  
 کم شده بود فوراً ارتقا فرمودند که درین روز نمایند انیم از ماه فقیه بزرگ  
 که کم یاد میکنی هم در آن سفر بیستم شجاعت رتم زدند که درین ایام غفلت  
 خود بسیار باید کرد و در هر شقه خاص ناکه که بود و درین گفتار که مولانا  
 عبد الله را سکه است تا فقیه فرمودند که با حفر ناکه فرمایند و خود هم  
 محافظ باشند روزی سیرت رخ رفته لودم مریدی را دیدم که چشم

و حسی از نظر من که مردم اسباده بودند قطع نموده از دیوار می  
که رفته با نظر من خود خواست که با لایب چون طور او بد نظر در آمدن  
در ساله داران بتعقد گفتیم که کسی ایضا در ساله خود نگاه ندارد  
از ساله داران احوال تمام کرد و حالت پریشانی خود ظاهر ساخت گفت  
که مرا از کرسی حواس در رفت بود از ان جهت راه را فراموش کرده  
بودم و اینجا انداخته از خدا داد چه در خاطر گذشت و گرنه من بفریب  
ندارم او بجایش زخم نموده از من پرده داشته نگاه داشتند  
که حضرت صاحب از راه غایت چند روز بسیار منتظر ماندند حتی که نوبی  
از بقراری می گشتند و خاموش بودند و با کسی حرفی نمی زدند و هر  
بار که غمگین بودند نگاه از زبان مبارک برآمد که ای عظیم رسیده بود  
آنکه که بجز گذشت و بر یکی از باران افتاد و در اینجا چنین رو داد که بعد  
از غمت که از نیمه دیوانخانه بیرون بعد فراغ از کارهای دنیوی برخاستم  
بود شبی ببلوچان رفتم و اینجا خوابم در گشت بعد از نماز صبح دیدم که خوابم  
عجب می کند و بویژه دشمنی نسبت که اردو هرگاه غنودگی می آمد میدیدم که اردو بخوبی  
در اینجا رخت میبند و چند بار چنین شد آخر خوابم برود و اسبی که نزدیکی  
میانه کوه بله اران بودند و آفرید خدا داد که هر که که از حوکیداران کرد و سوار  
گشت و تا بمن در رسید و شمشیر از نیام برگشید محمد ناه خان سوار او



من که مرید و از شمولان غایت خاص حضرت صاحب است با سلام  
 بود برای گرفتن او و دید او پیشتر ز در در دست محمد ناه خان بخروج  
 و این بود که حضرت صاحب از آن خبر داده بودند آخر مردم در مسجد  
 و راه را گشتند و از رفتن مردم اطمینان شد که بک از آنجا که آمدن او را  
 زدی داده با یکبار عین کرده بودند محمد ناه خان مالدار از سر زردی و  
 خود نمودم و ما ایوم بمول الله تعالی بابت بار و اعتماد بجلالت و کرامت  
 و امور یک سرافرازند و این باب را امروز که مرقوم این نسخ میشود فزوده  
 سال که شده در این حضرت صاحب نصیب اعدا بعد از کشتن بر  
 بیضه نقیه بودند همچون طلسم است از سال گذشته بودم و نسیم کشتن هم  
 حضورت عزیز نموده تا با طبع بنام از سب فرج و فرج و امانت بکمال  
 شریف در این میر شرف الدین که او است و داده نده و خطاب پدر خود  
 رفیع الدین خان سرافراز ایوم از غنی حضرت و برادر کل میر میر الدین  
 صاحب است برنده آن بود بعد از آنکه خند همچون شکش کرد هنوز عریفه  
 ز سبیده بود که ارشاد شد که نسیم امیر اسم فرستاده اند بکاست  
 او گفت که سبیده خبر ندارد آخر چون عریفه نیاز را بکشد و از آن برآمد  
 می افغان چه غزل عین و شش میخواند از نجات فریاد حضور بر نوز  
 بود و نبال غایت خاص در حق او شده یافته بود اتفاقا با جماعه باران بر

شریف حضرت خواجہ معین اللہ الدینی قدس سرہ العزیز در دارالحجر  
 اجمیر رسید و احقر هم در آن عرس شرف اندوز شده قطعاً  
 چند کرده با چاده می نمود و فرزند آن دسر داران بسواری قبل دفع  
 عقب دور تری آمد و با ستم کهای خور به پایا گیا بود و دولت ایلم هم  
 سینه بود و قصه بعد از معاشرت اینجا به اندر گفتیم که چندی نزد  
 باشد او گفت با اجازت حضرت صاحب الله ام برمان نشویم که  
 قصد جده با عرض متضمن استعدای اجارت مانند آن آدم در  
 جواب از قام فرمودند که نجیب از شما دقتاً شناسیها شما که همچو  
 کسان خود بار میسید همه اورا اندر نفس کشید و باد هم از شریف  
 شرف نفاذ یافت که نزد نفس کشید و یا از نفعی بدان شدم که نشد  
 آن چه باشد آخر بعد چندی خبر رسید که پاره های بندکان حضور بعضی  
 استیای مردم در دیده که بجهت گفت عفا فعل اکلم لا یخول علی اکلمه و نیز  
 مولوی روح الله عفو الله که از اعظم مقامی انحضرت بودند ان خانه رسید  
 چیزی نقد بطریق می یافت به نذر همه برادران دینی حاضر کردم از راه کرم پیش  
 الا ایشان و بهشت در درجای مسنده قدم رفته میفرمودند که ایشان  
 که با دست اکثر حضرتان نذر و التماس شریف فرمائی یکدیگر فرمودند  
 چون یاران بعد از فرخ عرس عرس مراجعت نمودند مولوی صاحب

بستان عیالیت و عیالیت خانه نه هرگاه یاران بگنود انور رسیده نوازی  
فانده مغربیه احوال طافات بنده اربابان پرسیده نه تعقیف  
بار گفتند از سلوک مولوی صاحب ما خوش شده فرموده که اگر حرکت  
پایشتان مناسب بود فسلایه بیکانه نبود احسنه ازان با بود و غیر  
الهی را که مبداء باشد که بغلای مولوی را اعتباری افته در آن  
نزدیکی مولوی را مرض تب محزون لاحق شده و با خضراب نزدیده  
آمدند و بنده در خدمتگذاری فرمانده در دوسه ماه شفا یافته بخانه  
شده فبسته و بمذول غایب بود نه چون سله و حدت وجود ایشان را  
در خدمت بود حضرت صاحب بسیار راضی بودند و انزیدی از مردان مضمون  
که با مولوی می شسته باشند مال کالایشان نباشد که رخصت وطن  
در خواسته حضرت صاحب هر چند بمالعه نفع آمده امر در دست  
کرده مرض من شده و غایب گشته بعد از مدتی حضرت صاحب فرمودند که طعی  
برای فاحه مولوی بپزید که با آمد دکنه که مرا شنیده کردند زحمتهای آنحضرت  
خلاش معنی که همیشه در تلاوت قرآن شایع کلیم الله روم و امیران و سخط  
خاص تفسیر قرآن القرآن تصنیف خود بر حاشیه اش نوشته بودند  
می بود و در بی سرسوزی در بار زده که عقیقه مجلدی مثل کلام الله در بغل دار  
بلا صیده که ابی عقیقه این است گفت که قرآن شریف است برای

همه سپهرم چون کشته شده دیدند همان مصحف مجید بود بدید حجب افراد آورد  
 آن بدیده اند را آوردند بهر که هر چه مناسب بود خدا بدید احدی از فرزندان  
 ناله شد چون تسبیح غلام زاده که خود ایشان فرموده اند برای تسبیح  
 او معروف است داشتند تسبیح از قلم فرموده و تسبیح به قلم انداز شده  
 نمائند آن او بتسبیح گشت آنرا بکند و با هر کشته فوت شده حمد الله نام پیری  
 در شتم که بغایت حسین و خوشحرف بود و در حسن و سبکی او را در صفا  
 حالت میشد آنرا تا بر نفس گشت در باب و ترجمه برای شغای از عرض کردم  
 فرمودند این تسبیح شفا خواهد داشت از هر حوز و از پیش باب کلانی شفاست  
 الام بعد آنکه بکمال دیگر بانه در چوبک کل باغ جنت شد و در این غلام شفا  
 حاکم سه مبالغه خطره و اسبابان مخفی که یکی از آنها را بقیعت هزار و یکصد  
 حویله بود نه برای احدی از سال داشت و استند عای غم اطراف و قرار  
 رفانت در تسخیر ملک و آن را می نمود و انقدر در آن ایام بطرف حرکت  
 کش بود این تحقیقت را معروف من جازب مبارک نمود تا هر مسلم شود و نیست  
 تربتم فرمودند که در نظر ما اصلاح نمی نماید اگر بسیار ضرورتی است از فرزندان پنج احمد  
 این خیال را از سر بردارم و دیگر در بقیعت ضرورت خان مذکور بخواه رسید  
 مرزا از بقیعت جوابا بنا به شهادت است مراجع و در قنون رزم و برقم نموده  
 از رفقای احقر بود در دال احوال سری باریت آن حضرت نه داشت چون

بودیت مادی حالات پادشاهی نظرش می آمد عجب میبرد آخر بگویم  
 الصحنه توثر بر عیودیت بر آن آستان عرش بنیان افتاد و بداندوز بیت  
 شد چون بر فرض گشت چند قدم رفته بود که بر شش رسید و مردم میگفتند  
 که فلان حضرت را بجزود بخت تغییر حالت میشود مرا هیچ نشانه نفاق  
 یزیدی که باز پشتش بر سپید و سرسینه کار کرده است دست و پایی که گمان  
 بر گشت و بر قدم مبارک افتاد از الوقت برزای نه که در عجب حالست  
 و در آن پشت داشت که در حربه اندر پای یک باره انحراف شده و وجه  
 می آید و آنگاه فرمودن بنده اندامی معمول از حضرت و اسرار بقیمت  
 آمد دور زمان در دوشته خاص خیران چند پاس پیشه بدل معلوم شدند  
 بعد از بیعت مغرب بغایت حضرت صاحب حاصل شده در حین  
 شرفین زاده ها اسه شرفنا و تعظیما که از نور جمیع و با افتاد احقر هم من  
 سب کشید خفقان و لعلته لاف گشت و شفا هم بعد از رسیدن نه در آن  
 و شفقت حضرت صاحب و فرمودن عیال که یکبار کرده بودم مرض با بغایت الهی  
 عیال رفت در آن ایام محمد پناه خان بحضور روزانه <sup>مجلس</sup> در عالم خبر من بود  
 دیگر مشهور شد فائد کور بنیاب و گردان بظفر صاحب طایر ساخت  
 داشت و شد جریت است خاطر خود جمیع داشته باشند و بصورتی بار محمد  
 که ذکرشان گشت فرمودند که احوال من بسیار بد است ایستادن نمیتوانم

آینه طاهر خاسته که خسته ایدیم این بیست میخواند می برکت است  
 بعد از مراجعت به راه در یکایک می رسید در این لفظ ازین رقام  
 پذیرفت بود که دیت احباب یار خستیدار دل میخواند لفظ ای ای که نیست  
 یک اشارت در نامه برودین باز در سر خسته بنشینم و بصابت الی سعادت  
 نه میسر در یافتن ذل غنایات فرمودند و پرسیدند که چه اراده دارید  
 عرض کردم که نایع ارم فرمودند که در نهاد حصول سعادت نشاید احوال ملک  
 داری بپردازید بر این بر دم و خاک خویش ندیم فرمودند که دل نمی پسند  
 گفتن حق اینست که ارشاد شد فرمودند که احمد مد حق تا به وقت خود  
 نشیده است و دو کلاه و دستار که بر سر مبارک بود فرود آورده  
 بخیال خسته و اجازت هر چهار سلسله و سلسله حدیث شریف عطا  
 فرمودند و اشغال بسبب تعلیم کردند چنانچه در شغل اعتدای غلام بدست  
 مبارک رست و مرده بنده را نشاندند و بهین لفظ ارشاد کردند که اگر غلام  
 غلام کند سبده آداب بجا آورد و در خود هر غلام را و بزرگ بنده به عمل آورده بنده  
 آموشند احمد مد علی ذلک

چشم امیر ملک باز بپلفظان کوشش زمین را ایاری زاب کوشش  
 تصرف زمینی از نوک کجایش کوه است شعبه از گردایش قضاوت  
 او کرده چنانچه قدر بر او بر بسته و افان بهشت از کوه او کوه زمین

نریا از در او خوش چینی تجمی از جام سیر هاش سکنه نده اریک  
کشش گاه نو یکد نفس دها نسیم آسش لکاری کلبا  
زباش و دم حق ز جانی ز نفس سینه اش حرف زیباست  
از دور دین و ملت زیب و امین آقا سه فرمت و دین نظام از کلبا  
خبر خواش نظام کارش از نفس کاشش با سیم و دین از کلبا  
شتر از کلبا در سماع مرغی و آن است که نام مجلس با قولان با دین باشد  
و کسی بکسی حرف نکوبه و در وی بسم خوانند و جمله برود از کلبا  
اگر شکر غاب آید از مجلس برودن رفته است نوشند و اگر حاجات  
است به سستی شود از آن است باغ یافته و ضوی تازه نموده باز مجلس  
و آینه آرزو که دل بساط خجسته تشنه که سماع برود است و قید زان  
و مکان و آوان و توجه نام با غرض و آغاز و انجام مجلس بجا می آید  
و در و در و در و در بیشتر از قصه عربی با غرض از کلبا سیم منضمه عشق و توبه  
و آینه آینه که مستغف بعفت بدکور باشد نیز خواه نظم و خواه نغز است  
نثر و اکثر ابیات منتهی مولانا حسد لال الدین روی قدس استغفار از کلبا  
و کاد کاهی رفات شیخ نرسه از کلبا سیم نرسه و کتب است شیخ عبد  
القدوس کلبا سیم نرسه از کلبا سیم نرسه از کلبا سیم نرسه از کلبا  
آن سقف و جدار خانه که در آن نشست و در آن کافه و نسیم از کلبا

بخورد نهاییه و عطر و کلبه و کلبه بسم غرض در وقت سماع  
 بدل خست این غرض می شد و در هر گاهی بسجده پان و در هر سجده  
 و در آن روز و همان عید مخصوص روز غرض حضرت بنده اکامین نظام المذاهب این  
 رمی الله تعالی به مجلس عشق و نظامی دیگر و شایسته و برتر به تعظیم تجاوز فر  
 تفاوت در پاس اول وقت صلوٰه هرگز آتش و بارگشت که از آغاز  
 و ذوق سماع حاصل باشد و در سماع کیفیت نماز مبسر بود و سماع پیش  
 از او و بعضی نسبت در باب فرج منع یک است و فرج را ترک میفرمایند  
 زیرا که حالت جدیت را بخوبی زبانی اطلاق گویند و زنی بعد از تمام  
 مجلس که آن امام الهدیین برای نماز نشتر لطف فرمودند شاه صواب و عقیده  
 در حالت و بعد عقب انجذاب مستانیکام میزد و ناله های متنه می کشید  
 مگر بعد از اطمینان نایز نور کشش هم ماله بهمان طور نشید آن آگاه که امتش  
 و ناظر پس چو ز پیش روی مبارک عقب زدند و با یک شهید بر زدند و  
 در سه روز چشم عیادت تافته و داند چون حالت شاه ظهور داد از وظایم  
 فریب و هلاک رسید و بخوبی پرور طلبید و ارشاد کردند که اینها برای تشر  
 نما بود و جمیع استغفار پیش آمد تمام عمر خود را در آن خود را  
 ازین حرکت نگاه داشت پاس خاطر باران در سماع گاه پیش و توالی  
 انهم بسیار بودند از آنحضرت است از کثرت سماع حاجت و حاجت از آن



که گفته السبحان تجتبت الشقاق و سماع ما بهم لیسینه خاطر ماطر تو الان بجزیب  
 نگاه و گرمی نظر یا اثر آن مظهر رب اگر مست و مبهوشش لغوه نشان و لغوه  
 شغوف چون نارسا ز جدم رگت جان شان تو الان سر بهند چون داخل  
 محفل حسنه مثل گل شده و باره درون چشیده و ناله های شوق کشیده نمید  
 از افاقت غمزه در شسته که با بخود گشوده، عالمی بودیم و مشایخ همه انغم  
 مستی آورده لیکن، ای از خود برزده بود امروز این اجماع را بودیم ساقان  
 بودیم که صبا می سرود ما بکشان عشق را سرشار بهامید و این زبان کار با  
 بر روز سنی افشا و که به سر بهوشش افکند این شکر و اکنون مشایخ بودیم  
 این گفتند و مترجم با تماس بخت شده بر راز دستگیری گشتند و مجلس  
 سماع قدغن است که در آفات حرب بهج گذارند تا باشد که دل نمید بر خوردند  
 که اکثر چنین است بهت و می فظ و واجد واجب اما نوعی که نمک ناپدید و در اول  
 دست نمند بلکه او صفت نماید و تکرار کلمات که واجد را اوجده آورده خبری  
 و واجد اسم می نماید است بمعنی و جده نمده مثل شکر بمعنی شکر بر من  
 که او تقا شکر گشته است چه شکر شاعر نمده و پذیرفتن آن کار دوست غرض  
 و این در نوایده العزاد به حضرت سعید الشافعی قدس الله تعالی علیه العزیزه که است  
 مکرر زبان حق تر همان آمده که در درقات غلبه و ذوق ما اول گاهی بر در و دیوار  
 میکنیم اینجا بوی عافران می بویسم می ترسیم که کسبه خاک نشود و اوقات

مجلسی بودند رسیده مدعی از او اسیر برکت اماس بر صانع آمدند  
 چون بعضی از ایشان علیه است فقط استعد بودند و هنوز بهات بهیت  
 در نیافته مجلس عام فرمودند اما صاع را موقوف داشتند و محافظه خدا  
 عرب تادری که از غلامان اکثر است در نظامی محقر ثبت حکم خواندن آیه بود  
 سوزید چند بیت خوانده بود که مجلس در خوش آمد و در سه بخانه شد عالمی در صبح  
 و ذوق بود همه ناگاه میزدند و شعله آساعربان پشندند مجاهد کثیری واجب  
 نسبت عشقه شده هر چه در انوقت کران بال حال خود پیش برکت  
 مبارک آمد و نظر رسم بر افتاد و پشندید بر دلاکده الابرص و یحیی  
 الهود با فون الله مولود و روشعید رسیده محمد میرزا اترابی روشن الدور مخور  
 در میان روز عالم افزون عشاق را به از روز بهر اندوز گردیدند تلبیل  
 از کثیری بری از خطیر یا تحریر یافت و تفصیل را دفا ترمی بایه  
 کنیم کرازشان نغمه خوانی بنویسند سانه هر یاف با عالم آنچه از وی  
 استقامت است است و است و است فند جوئی از و در کج در  
 که همچنان غلب روح و احضا جو حسن الصوت و ازت است است صاع  
 آری سماعی بقا است که رام آهوی وحشی در بخش آرد و رسیده  
 بیشتر جوان از باشد مدی باسان چون نه بهی بخودی را سماع انجا  
 ذوق از جای دیگر بگرم شیفی از ما و است دیگر از و در هر رک تن

خوشن خویا بر موی بدن طریح جوانی شراب نغمه اخوش و خوشنمایان  
بعد جاده و شنبه و کشتیهاست اگر دل زخم آرد شد یک باب بود که این  
موم شد از کفن داد و نظام زدست ببارب ده عیش بخیر خانه اندر  
ساعت قطب از قطب فزاد قطب الدین بخیر کمال او شنی ندرت  
بره عزیز را برین است و چه شد که کشتگان با نجر تسلیم را شهر زمان از غیب  
جایه بیکرست کار بدین بجای رسید که استخوانهای غریبش در هم  
چرا شد و نهد نجر تسلیم کشت و جان ابدی و جات سرمدی یافت  
سلطان الشایخ نظام المله الدین اسکنه الله العلیین اکثر میوه مود که نوری  
که در اشباح من فرمود که خواه در من چیزی که دلت خواهد و خواستم و دانستم  
که شایسته خود در صانع بخواستم و این اتوان در بر العارفتین و فوائد العواد  
در سیر الودیه اند حبیب چون حکمت و ذوق است زبان خامه یا زینار بر  
دو کران دار شد و آن نیست که دفعی شیخ الاسلام فرید الدین مسعود  
گفت که اگر خود بینی رزقه الله علاده الرفاء در محبت بر بسته بود و مونا بود  
الدین اسکنه الله بالاشفاق بر درش پند و آرد کار و او پیش شد  
در سلطان موبد از این دو جهان و صاحب غضب از فضل قرب رب محیب  
حاضر گشت مولانا ان مستحق نعمات غیبی و مخلص انعامات لادبی را بجای  
خودش شد در مقام قرب اهل نذر را موی دهانه بر سر بر گرفت

دولت شما را با دین سلطان المشیخ از شکافهای تخت در که با شقوق حدود  
 عاشقین پیوسته میزد از خاک شغف بکاه کرد و دید که شیخ الاسلام این را به  
 میخوانند و به طرف چین آینه آیین را بجهت است نور اکین بسانند و ملین  
 را با می میخوانند و خواهم که هفت در هوای تو زیم که خاک  
 شوم بر زبانی تو زیم مقصود من خسته ز کونین تو یستم از بر تو میرم از  
 رای تو زیم نه پس سلطان المشیخ میفرمایند که شایسته اجازت را با کنیت  
 بهرم نماند و نام ادب را بدست شوق هر ده بسم الرحمن الرحیم  
 تو کلت علی الله گفته به بیت ادراک سعادت آن وقت خوش  
 اندون فتم شیخ از سلام نظر شغفت دید نظر نمودند که خواه آید میخواست  
 گفتیم خواستیم فرمودند دادم و معاً آنچه خواسته بودم بستم بایست  
 این طایفه را طور در طریقت است هر نغمه ذوق شان ز ساز در گشت  
 زین قصه چه دم زدن توانیم نظام محبوبان را از دنیا زد گشت  
 به آنکه نهاده است حق تعالی در سر از شوق و در همان ذوقی از عشق و جارب  
 شد دست ماده الله با نیک ظاهر شود و در حرکت آید و شایسته کرد و کان  
 شوق و ذوق در وقت شبند از آوازهای خوش که مناسب است  
 اورا با روح و سعادت نیک حاصل میشود در میان بر سه قسم است اول از آواز  
 و هر یکی از اینها بخیر از احوال عالمه ملکوت و جبروت ملک و هر یکی نازل میشود

بر موصی از مواضع از دواج و قلوب و جوارح افروز از ملکوت است را در  
 و احوال از جبروت است بر طبق و آثار از ملک است بر جوارح و سمع  
 جسم و مختلف است با جماعت است که بحدیطن هجوم کند بر دل و بیان  
 از قاهر است و مختلف است که حمل آن بر محبوب باشد خواهی خواه  
 و خواه و موصول است علی الله علیه و آله و صحابه وسلم و خواه مرشد عظیم است قدره  
 و نگاه باشد که سمع موجب کشف است که تغییرت و منبه و حاکم نموده  
 در سمع شعور باید اختیار است و از آنکه سلب شعور باشد قابل نشود  
 نیست چون تشبیه با دیر عاقل است جائز است اینهاست را مشابیه  
 داده اند بحالت سکایفی نموده که نزد آنها هر که را بپوشش نماید قبل  
 بر تعریف است این آنرا اعباد را از فی که نول حالت آمد دل در وقت  
 و تمام با انتم شبیه جان در خود یافتیم که اگر حرکت نکند نمیتوانم از اسما  
 شکی بپدید آید که در طبیعت غالب خواهد افتاد پس حکایه که دل با آن ربود  
 ستاد و شادمانی با شعور صادر شد این را جعفر پیر مرصع دانستم ارشاد شد  
 که این ضعیف نگارم را تقصیر دارم و از موجود بودن شعور پاشته مانوده و گفته  
 باینده کان و دیگر از راه فضل و کرم سخن بخشن احوال این خدمت اشغال بیان  
 آورده آنچه از کتب سلف رحمت الله تعالی است نه نیست که اگر سمع عین  
 خالی باشد که واجب الوجود است غرض از پس دایب است در عمل علی الله علیه و آله

و نه از رسول که دانش پنهان داشت کدنگ در محبت محبوب حلال مثل  
 آنچه با کز میان او ای محبوب محرم باشد مثل غیر مکتوبه یا غیر مکتوبه با امر و بی  
 بجهت فاسد حرام است و اگر با حق فساد و نفوت در میان نباشد و خیال طریقت  
 این محرمات باید پس با پس است و هر که برای آن طریقت یافد بشنود و بد  
 حلال است و کسی که بخواند ترا در آن پس کرده است بر دو حالت تشریحی دانسته  
 تقبیل الله صلح و حضرت فونت النقیین ریح الله ثانی در ضاه منافری کرده اند  
 در غناه صلح غنا را حرام نوشته اند و صلح بر آداب نگاشته اند و این مفصل در  
 عینه الطالین ثبت است و یک از آداب صلح مرقوم شد الا بیاض است که هر چه  
 از زبان خواننده بر آید محض از جناب حق سبحانه و تعالی و در تحفه القاریه تصنیف  
 شده ابو انقیه که دوری در سلسله تعالی و از آنکه که مستطاب از تصانیف امام عابد  
 یا نهی است رحمه الله علیه مسطور است که حضرت از خواص سخن بر قوال فرموده و در چه  
 آمده چند دوری شده در او اورد و فرموده از نظر مردم نهان گشته مردم ذات  
 با یک را در در سه بنا کرده آنحضرت بایستند و بعضی سوال میکنند که در صلح است  
 و ذوق پرید می آید در بلاد است در آن مذهب را نمیشود و جایش جهان نوشته اند  
 که بیجان قلب که در محبت است از در چه میشود یک سخن خوشش و دوم  
 که در غنی پس اگر فاری خوشش امکان باشد البته نه آن از ذوق می آید  
 و در مورد پرتی که کسی که معنی می فهمد باشد در رفت پرید میکرد و در بیان

سلام الله که مواجید و معصیت موجب ضعف میشوند الا لمن شاد الله و سنت  
 رجب را تنها دو جسد در عرصه کثیری خواندن یقیناً از آبارت قریب با کمال  
 رفت و طیفه مقرری احقر را در ابتدای حالتی پیدا شده بود که مجرد خواندن  
 یسبیدن آیت قرآنی نورش میگردید و معقاری در عرصه تمام پیریه  
 حاجیه و الدین تقی شریف و حضرت امین الله کما راعی له است و خواجگی احمد غفره الله  
 المستنیر محمد و اعظم مولانا جایی ندس الله سوره السجده و تامل سماع بود و شیخ  
 الشیخ شهاب الدین مهرودی رحمه الله تعالی در خانه یزدی یافت برزگان کرده  
 سماع مبارک خود در همان خانه بیک دیوان بوده اند لیکن در گوشه و  
 استغراق شان چنان غالب بود که خبرنداشتنند که در بنی سماع واقع شده است  
 چنانچه خادم که برای انجام قولان عرض کرده فرمود که مگر سماع شده است  
 و بناد الدین زکریا رحمه الله علیه از عبده امده شنیده اند و دجده کرده اند  
 پنجم پرده بخیر فقه خوان سماع که خوش صداست بی خانه در بیان سماع بصورت  
 نفس مطربان خوش الحان نسیم باغ بهشت است کلفتان سماع  
 سماع راست امروز نهانی که هر که بی شنیدنش اندک در مردان سماع  
 هزار میکده پیش در غیبت دارد و هجوم نشسته بر شارسر کران سماع زبان زدن  
 او تا چه شجر پر در زدن زبان نیست بگردشت زبان سماع سماع خوشش  
 نفس زنده را برقص آورد زغم انس در پی برزشت شان سماع

چای و نقد دل و جان اگر چه بدی که هست جس محبت بکاروان مع بهر  
 ترانه عشقی نرودل رهنماست شود زمین دران صحت دران مع نونیم چون  
 نه بپیدان وجه جولان که که هست عشق جو درین معان مع باکات نسبت  
 برودنه اشن یای نکلن بسط عرش بود در قتل دل تپان مع کسی که گفت اند  
 یافته ست میدانه که نیست هیچ نصیبی بکنان مع مع اگر شنوی دل  
 بابر نه نظام مع بان رست و دست جان مع آورده اند که یکم فیما  
 نمیده سلطان بنی طایفه و عبده الصلوة و السلام نفس خواب دید که مردی نه سینه  
 که نزد اکبر در دیار و کوه علی بر نو کشودت خوابیده مع الاثاره باث ره چنان  
 بر شستن فیض حکام مع همچو آفتاب رفت باطل دریا انداخت دید که بکنان  
 آهن از کوه برآورده بخود میگویند از ادای ضرب مطر که استیلا طرب  
 و این مع موسیقی کرده قصبه و درخت دنیا و دن بر سبیل هوا عطا ظاهره  
 و نساج بهو ترتیب داده سازی ترکیب کرد و دروش موسیقی ادا نمود و  
 بنی اسرائیل را از استماش حال متغیر گشت بهی کثیر تاثیر نجات طالبان  
 از خود رفته پیش از پیش اعاب طالب شدند و این علم تا زمانه مع است  
 و در اصول و اصول حقایق و معارف تصرف و تسلط تا متر از هر چه کونی و  
 کما قال البنی علیه الصلوة و السلام السماع معراج الاله یا محفوظات انفس  
 دل وقت مع بوی کسرا رود جا ز اسبه آورده کسرا رود این



نعمه هر گیسو مرصع ترا بر دار دو خوش محفل بار برده بخت خرمایی  
موا را گویند و سبب کوه را نامند یعنی اهل این فن در هوا کوه میزنند  
و بعضی گویند که حکیم مذکور بقوت تصفیه که از بارها ضعیفتر رسیده بود تا ملک  
رسیده از حرکت بجا در موج نعمه های مختلفه بحسب اوقات شستند و بجا داشت  
و بنای این علم بر آن عاود و قوی نامند که چون موسی جبار پروردگار آمد و بناهای  
سپت انشانی شد از او استباط کردند و آن دانی مرفی پیدا شدند  
و در زمان پیشین که هرگاه بخواند می آید در هوا نامند آن بال ایشان در روز و شب  
یعنی او که نعمه داشت آتش بری آمد و در آن میسخت و خاکسترش بر زمین  
میرفت و از آن بقیه و از آن بچه بیم بر سبید و از او جوان شده همچنان میشدند  
و در زمان که شسته بودند و شستن که زمینی است شش هزار و دویست و شصت  
شش و صوم و در زمان میل اوقات بر سر میزدند و در شستن این علم محسوس  
میکردند البته در آن اوقات تاثیر آن هم ظاهر بود و چون ناکه عابد مرغان  
بیش روی کوه سمر و خزانه کوه که داشت و جلای که در دست داشت و در  
انداخت چون خاکش شست که بجا است ایضا آمد و حاصل در میان محمد شد  
ببیندگان منجر مانند دنیا یک دیگر در محو انعمه در آن آهوی وحشی که کردن  
ایشان او نهاد سبب که گفت او بود که در شستن کرد بعد از سکونش آهویست  
و همان سبب در کردن میگردید و تا شایان منسوب گشته درین زمانه که علم را در آن

و در نهایت آن دستگیر شد و بپایه رزق کرده اند لکن اثر نمانده و آنچه میشود از آثارش  
 اصیل دوست اخضر بنابر آنچه اساتید این فن بسی حاضرند و اندکی خوب  
 درین فن در دماغ خود فواید که حاصل موانع با حرکت دست الحال آنقدر  
 مرتب افتاده که غیر آن اصلا بسند کوشش دل نیست و از گوی کتب سلف  
 آنچه بر این اصطلاح یافته است که در وسط شعر عربیت که زبان سید العرب  
 علیه صوة الاربعة و انب و الاغاری که نیز لب ان ادبیای و ادیت چهارم است  
 و در استیلائی رزق هر چه پیش آید من است عشق را خود صد زبان دیگر  
 که در یک مقرر در رند که اگر بادشا که آنجا فوت شود و هر جزو بکند و در  
 مجلس سرد و پیش پیش نیاید اگر عشقش بان می بیند تاج سلطنت  
 و کسراوی نیست و اگر از افرایش و از لب آن می یابند و باست  
 و در همه اینها است و در اصدای پید است و این با و قند و در خود  
 بی نهایت پس کن پس کن نظام من نغمه است هر چند بر این کار و کشید  
 نیست السعای غنمی عظیم الله هو الیسع العظیم و در اینها است و در اینها  
 مرتبه بی را که قبل غایت باشد اول شده و شتاف نمودن و امتحان معجزه  
 کردن و تامل در یافتن تامل او و بعد از علم بر استقامت و در تهذیب  
 اخلاق شرف به بیعت بخشیدن و اگر بی علم است تقید تحصیل علم احوال امتحان  
 بسیار است اگر خوب هم لول کلان شود و اگر بد هم لولان بعد الله که که از

حلفای اجدادی قدیم آنحضرت و بر احقر حقوق غایت دارد میگویم که آن روزی  
حق و جهنم دیگر بگذشت شریف یکجا سنجیده شده تمناهای بیعت کردند  
حکم شد که باشند و بطن ابر مبارک او جان یافت که اینها را هیچ برآید  
خوردن نه هند بلکه تمام نه کان منی از بیخ کشت بعد از دوسه ماه دیگر آن را  
نمودار گشته ما ذی یک مولانا بعد از آن چون رفتیم در ابلاغه که شت و جمیع  
غیبانم کرد مضطرب الحال بود آنروز طعانی از جانبی بگذرد هر روز رسیده  
بود فرمودند که عید الله را بیارید مولانا را بختاک بامید فاده شکنی حاضر شد  
فرمودند تا تمام طعام را مردم تقسیم کرد و بمولانا هیچ ندادند مولانا همچنان بیجا  
معدوم نشست روز ششم آنحضرت خروزه میل فرموده بودند پوستهایش را  
معین افتاد بود نفس مولانا گفت که چون نشسته بودم در آن روز و در خرم  
و باین قشر دماغ جوع نایم بگرد این نایم ~~در آن روز و در خرم~~ در آن روز و در خرم  
پوستهای خروزه افتاده است از بی برآید بیا وای مردم بفرمود مولانا تا قربان  
در داد و بدل گفت که اگر بمریم قبول است لیکن الحال از بی نایم مردم در پیشش  
بهملاک رسید آنحضرت بعد از تمام روز و نیم شب یاد فرموده برآید نمود  
بک طرف طعام خوراندند نگاه برآید از بیعت ساختند و تربیت اکثر بزرگان  
لیکن خبر رسم حلقه و مرا قیسم که اطرار شجاعت که اسیر خود نایب فرج مبارک  
بفراسنج از آن دور اندوده جلد در بین مجلس و در کشتن و مردم زبان

[illegible]

که اول با جدا خود استغفیه سلام یافت در آنوقت بابرکت که نگاه مبارک  
بر وی افتاد و لب چایا برسانیده بود چنانچه میفرمودند که کجا فریدی و کجا بارید و دید  
نگار موی صاحب سر ماه بود و خدمت خطابت و توفیق بین و از شیخ الفقه  
نفس انداختن در طلب تزیین نایا کرد و استشاره این امر از آن مرشد  
عابدان نمود فرمودند که حاجب شغل این منی باید او این در غفلت چه کنی داشت  
که پی و بگریه ای که داشت نفس مرزا نگذاشت و امر او کرد فرمودند احتیاج  
و در خدمت خاص بآوردن ارشاد کردند که برادر او از غمی رزق و نبت نهوت و رقی و ادوی  
آورد و است اگر بدو نماند محفوظ خواهد شد شبی که مرزا که خدا شده غمی محض گشت  
توجه است و در غلبه اش به توفیق دست و در کرد و نسبت با غنی بلب نفس  
مرزا بعد از آن بکجا برفت و در تمام شش ماه در آنجا بود و در آنجا ظهور نمود احمد  
مولانا نور محمد غفر تقصیر افتد طلب حضور که در آنجا بود و در آنجا بود  
خانه مستم بود و همچنین مرعظیم که مرشد او را به چای سید بود که در بگرفت او را  
مردم چندین جا میدیدند و با نخواستش بشاید که عرض بیکس در امری که قبول می  
مردند او به چای بیافست و مریدان بسیار از آنجا آمدند و در آنجا  
شریفه سوای آنکه کور دیگری بود مردم میگفتند که بعد از مولانا نور محمد در آنجا  
اکثر است بهین مردست او را هم هوای تزویج در گرفت و مقتضای حاجت  
صنی گشت و بگریه نفس از خانه و سلب احوال شدند و مریدان بر آنجا

تمام اثر جزایات است و نه امتیاس که به ولایه و بیانات سستی مشغول اور  
 مثل اول موجب مجایبه شود اگر متنبه شد و بنوبه استغفار متوبه گشت البته  
 بغایت آبی رفع حجاب میکرد و در بر تبه عدوت میگشت انهم احفظوا سواد  
 البته ای بیت امر نهضت های ایشان بین حدوده مشکوره استغاثه و استخاره و  
 نوافل بعد مغرب مثل اداین و حفظه الا بالان دست بدات عشر و تسبیح  
 و تحمید و تهلیل بعد از صبح و بعضی را بعد صلاه سه مرتبه و در باب تصور  
 بودن خود بهر حقیقی را غرض بقصد جمع بقوای الا ساق ان اقبل الله و کتب  
 فان لم تکن ترا فنیو راک و قوه الخضر در حضور غیبت اگر چه فاسد  
 مشرق مغرب باشد یکسان چنانچه اعتقاد به رسم اکثر این معالیه در پیش نهاده  
 و از همه اخوان و بان بجهنم بسج رسیده و بار بار زبان مبارک گفته اند که ان  
 شیخ چه باشد ای اگر خود مشرق در پیشش مغرب بود و حال از نگاه باشد  
 شخصی در او نیک آباد مکر برادر اخضر را از بخامیه و ان سواد انکرام درین  
 بافتخاب فرستاد فرمودند که قلایه آبا مارا دور است یکایک ما را بمانست  
 احوت دوم ما جبرایک که فرزند شیخ ما هستند و میدانند که ما بر باشد کرد و غیره  
 اجازت بعد یاقوت فاعده آن فاعده و ان کریمی به وق و شغف مدتها که در  
 دست نوسل به امن غایت زود و مورد الحاف گشته حال طره و لبر ساند و غشش  
 سنگم بهر خواست اجازت راست طرا و کرا محار فرموده اما حاشش سبب شده

اصل دینست پنج بجه کاری آید بعده هر چند مرگست نژاده بخشید و  
باین مقام فرموده اند که اجازت آن نیست می باید که شخص دینت توجه یافته باشد  
رفته توجیه آنگاه میشود که وحدت وجود حایا انکس شده باشد از احوال  
سیرک نمود بیان فرموده که الحال و بخت با تو مانده است. پاستر خاطر اهل استند  
در خاطر خطیر بدو هم اتم در وجود است برای تعظیم اهل وجه ویرا ایسان و تحمل  
حرکات عاشقانه انشا از فیصل هم بنیه و بسچیدن بیدان شریف و غیره و از او  
سر راه سعادت نمود در سخن معلول آن معقول حافظ محمد در غلوت سبق  
حقانیت بخواند و بدینش در رفت کلمه ای را بلوی شریف زد که به تمام جج باقی بود  
درین مقامات غل شیخ عبدالمنن آقادی رحمه الله میسه اکثر فرموده اند که چون هم  
از رفتنش و برویا ویند و حال را پرسیدند گفت که خشیخ از مردان منزه  
و رحلت و وقت مراگزیده بود این محقق از من قبول بازگاه سبجی افتاد  
و حضرت را در اخفای کسکول و مرتع و دیوار السبل و غیره کتب تعقیب  
حضرت شیخ المناجیح کلمه الله الله که شتمن بر اشغال و احوال و تعاقب است  
انجامی بایع حضرت مولانا نور محمد و مولانا غیبه الله مع اجازت غایت فرموده  
شد که به برکری هم اجازت داد و بستمند در حضرت را از خواستن احوال فرست  
کلمه است که از خلفی اجمالی اینجا که بعد از حصول علوم مرتبه کار خود را  
نمودند بیا و خود را بیا از اهل عین باغشال السلفین را چند کسکول

شرح این حدیث در طلب خود عرض او در چه حال یافت گفت که این  
 در پدر رسول الهی هم میسر شد چرا که پدرش غرض آنحضرت را بلکه کنایه با آنحضرت  
 میبود و به پدر و همچنین حاجی احمد که در کشش بالارفت علی در خواست حاضر  
 شریف منتظر شد و فرمودند که ایشان بر خواستهای خود اقبال دارند و اگر خدا  
 بهم ساین که شنیده است بخت آمد چه شایسته آن ابا یل یا پدر از غوغا به من  
 و برای اخفای امر از هر پیران هم تا بکند تمام و آنست کرده اند خیر سب کار بوده  
 این قصص اگر به بیان رسد باطالع میکند دوره بخیر می آید شیخ الهیار  
 در شدت عسرت از خانه بدر روت بدرگاه اسما خانه حضرت سلطان المشیخ  
 رفته اند عید رسیده عرض احوال و نمود و بیماری پیش رو افتاده و دیدن است  
 نهایت آن سلطان السلاطین است بحیب کرده و بخدمت رسید هر روز آن و میاید  
 امرش میکرد و هر دیگر همانی بحیب خود می یافت بمسکین دیده آید این بر ایشان  
 روزگار را فاقه بر فاقه میگذاشت و احوال بی علاقه و وسوسه یکس و بیمار هر روز  
 تصرف می آرد و میگوید که مریضه است باین مکان او را پیشش نشاندند و روز  
 برگاه بود و تقیه آغاز شد اظهار حال نمود از جهات علت آن دنیا منقطع شد  
 بعد از آن چون برادر دینی بود در خانه خود که عیادت از بنده خانه باشد  
 آمد و شریک مادر و قفا آمد شد و نفس علی هذا ظاهر او باطالع ساین الهیار  
 سخا فرموده بودند که از آن دعت نزع درشت روزی در و نشی میمانند



در این مدرسه تا بود و پس از این که در مدرسه الهامی ردی است  
میدانی از چاشنی بختی از سید یا مفسر همان امر کردند و مفسر پیش کشید  
گفت عجب چیزی تناول کرده ام پرسیدند آنجا گفت ساین الهام داده  
آنحضرت ساین که کور را طبعیده استفسار نمودند و از کردار او پرسیدند که  
برو بی که دخل در امور ما کردی از آنوقت آنرا در دست رفت و فرغ یافت شد  
حافظ قاسم را عمل اسم الله برای توسعه رفق فرمودند و او را جمعیتی بهم رسید  
چون او پیش امم حضرت طوسی است از احوال باکال آنحضرت که همان  
خدا پورا آنگاه ساخت تا ظرف طاعت آنحضرت در یافتند این یعنی خدا و آن  
مایشان ناپسند افتاد فرمودند که حافظ قاسم بحال غریبا مهربانی کردند  
که با دست و ملک در اینجا آورده و از حافظ مذکور استفسار نمودند که الحال  
بسم الله عمل میخواهید عرض کرد که آری فرمودند که الحان زیاده از سابق  
میخواهید بکشید هر چند او زیاده کرد و اثر باین بسم نامه افلا شش گرفت  
بعد از آن باین حد شش سوار شد و توان این تقصیرش غفوشد و نه بجز بسم  
یافت سید خیرا اللغات شدت گرفت و ملا و بر زمین حاضر بود فرمودند  
که بخور حوزون بود و شفا یافتن آنگاه ارشاد کردند که بعد از این پنجای بخوابی کرد  
و از خوف را بکسی بخوابی گفت اعمال چند که از حافظ اسعد با حضرت  
رسیده بکسی نفرموده اند که بعضی بولانا نوز محمد مدظل آقا و این را مقرر

از اشغال هر چه فرموده اند به انیس اسحق به طیب خاطر فرموده بودند  
تا یک شعل که آنهم بخورده استغفار و مغفرت برده خود کما باشد  
و نسبت کرده بودی و حق و زنده و اعضای استغفار به سخای مبارک گرفته  
درست نشانی تعلیم فرمودند البتة استغفار که این را در مکان داری و در نظریست  
شود و جدا و استغفار استغفار به طیب خاطر و شاید وقت همه موافق  
باشد زبان از شکر آفتاب که هر یک که من گرفتار آید از بطاعت پرورش  
فرمودند ابتدای تقاضای حق این زکیمه از آن روزیست که در ایات صحبت  
حسن بصری رحمه الله علیه که سده چشمتی باو میرسد با امیر المومنین علیه  
علیه السلام بیاطالب کردم از جد و جود العزیز کن به تعریف فرمودند و این گویا  
در جواب بعضی مشایخ معاصره نقشند به بود که در نسب تعریف خود درج  
فرموده بودند که ملاقات حسن بصری با امیر المومنین علیه السلام و جد و جود  
نشده و این تنازع در باب حال است و در باب حال است و در باب حال  
شان یکیت بر حق میداند القصد دینی بنده حاضر اند است بود و اجرای  
سخه پیش از ازی مبارک نموده بود و حق آن افراد را به داشته اند و به  
معاذ نمود از چگونگی نسخه مذکوره مستحضر شد فرمودند که درین ترکیبی  
باین تفریب با تعریف کرده ایم عرض کردم که بای این معین شده  
فرمودند آری پس عرض کردم که اگر حق الحسن نام این باشد مناسب است

۸  
۷  
۸۲

سب قیام چو سارنگ کمال نباشد اندو بنگاه عدال سوزی شده  
و دیده فرمودند که در این زمین نام بخاطر رسیده و آثار کمال رضا و عنایت  
در حق خود یافتیم و در آن یوم احوال و افعال و اشعار این ناکاره را جاحل  
خاطر دنیا مغایر گشت در بعضی اوقات استعزاق در مزاج شریعت  
و نقد غالب که از حاضر باطن و انجی چه اگر چه محصور نشسته پرسیده اند  
که چیست بندگان که ما سر خود مشغول باین تکلف در گذاشیده باشند  
و آنحضرت را دیده برای تعلیم برخیزند خوش طبع کرم طوبت  
خیر نه کانی در این که اتباع مرفعی شریف را عین ادب تصور نمایند  
تا که در صدق کلام بمرتب که سهولت از عری غیر حق بر زبان جاری نماید  
و حق احقر عریضه ارسال داشته و اری را که خلاف قیاس نظری نه  
غیر ممکن نوشته بود و ارقام فرمودند که غیر ممکن سوای نزدیک باری دیگر  
نیست ممکن را غیر ممکن نوشتن بعد از صدق است به این بود که بفرمود  
زهی مملوون انی کما شس را از اظهارش کواچی بهایت بخش  
عالم باشد این سه را با بحر علم و کوه نکلن دلش را راه بادها بنای  
شکاهش انصر فنا بجای بجای طبع محمودش بارش و از این دانش  
صفای ملک ایجاد نمود از صیقل مرآت و با غریب جوهر طمات و با  
بقر احدی کن رنگینی بفضیلتان را با اینی کار تربیت از این

چهارم حضرت شیخ قطب چهارمین بن قمر بوده ثانی پنج  
 برآمد و کرده پنج بود و بیست و نهمی بجای پنهان بماند  
 پنج ملک ملک صورت جدید شد و در آن که در آن روز عقیقه  
 در آن وقت داده در دل پنج عالم گشاده و برآورده از مجربیت در کام  
 بر صیانت حق بگرفته و کام آسان هر قدر شش و ناز و فرمودی هر  
 و بدش و هفت اقصی است گمانش به تمام آسمان و در جانش  
 معطر به بیش از عطر دایم که شده خلق را بوی هدایت شد از او بوی  
 که عطر او معطر چهار نغمه شد و در معطر به بی نظیر ماه مجازی نو گوشت  
 بایب شاه مجازی بهمدانی خود نمود و به باقیم قمر و شهر یار به  
 زمین از مقدم او ناز کرده ملک از نفس باقی انداز کرده و تمام به  
 آنگی بهین فضل بر غیب الهی و ای خرد جهان تا که زیاده ام  
 دارند دل شادم که چهار بنده ام مردم بهدایند خدا را از تو با همه که تمام  
 از خدا یافته ام هر دم به خوش جام خردین است و دم قرین نام خردین  
 مراوردی که دل کردت تعلیم دای مجازت مخرزین است سرکشین  
 ناز و ریل من کرد آتش بهدم خردین است تو هم ابله بیاد من به پیش  
 جانم خض عام خردین است روم من هم ملک دل کنم جانم که ملک دل  
 نام خردین است بجوایگاه خوبه نبیند کسی را بر سر عمر نام خردین است

هر روز فلک که در دم بجایایم خردین است چهل انشه ارباب  
کلی تر عقل که اگر در مقام خردین است نظام ملک علی اردوی مناسب  
نظام آفت در مقام خردین است اوصاف ساری احوالی گرای انکسرت  
در چند خیز آردون جز او که بکشد است آنچه با هم انکسرت را طبع احد  
سخت خیز طریقه و قلم بند نمود امید که ارباب بنده نو فرحاک و ذوق آردون  
نشدن این اصطفی العباد را بدست خیر فقه رضای حضرت شیخ یاد کنند و جزای  
خیر باشد تا بسند بگذرد و بگوید و خود و نه جویا کسین شریف ان مظهر خود و نه  
و ادبی مفا و دود ملت امام بنفاد رسیده اجازت ارشاد و امام فرمودند  
بهین لفظ که اجازت نام است بشرط اتباع سنت و عمل بر کتب و احوال و انما  
مقران تخصیص حکم نشستن بدین رسم کسین نشد و خود بدیکاه عالم بانه حضرت  
خواججه ملک الاقطاب فخر یار کا که از شیخ احمد المدینه شریف فرمادند و ان تاریخ  
به دست مدقق نامه حاکم الاخر جهاد انما و کبود آخرت تقیاد اول نوزاد بر شد و بعد  
تعالی طاهر شریف علی العبدین انما یوم انشاء با النون و القاد و انما تا نزد جهان  
نام و نشان خواهد بود و حاکم هاست و هانی خواهد بود و در چشم نظام و نون  
کک جهان نامت جهانی فرخ جهان خواهد بود و در جمع مناقب صفای  
حق داد مرا بحیه مرضیه جستم و نظام سال محبتش ازل کفای جمع مناقب  
در مقام خردین است اوصاف ساری احوالی گرای انکسرت



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

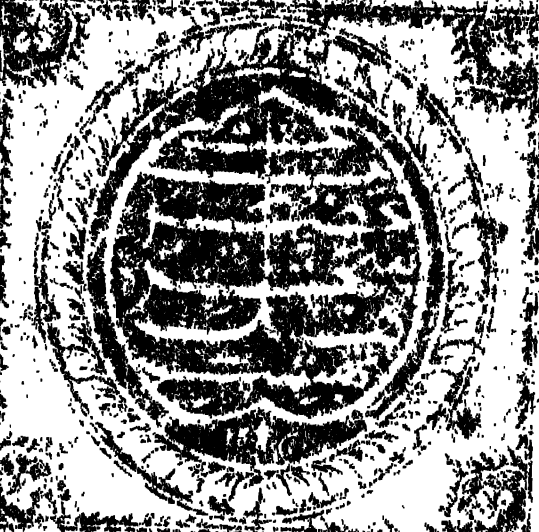






بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده



والله اعلم بالصواب

مكتبة  
الشيخ  
العلامة  
الشيخ  
العلامة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والله ذو الفضل العظيم

فَهَذَا يَنْسِلُ مِنْ عَشَائِرِ  
وَالظُّرُفَةِ الْحَشِيَّةِ بِأَضْوَانِ  
لِلَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ السَّلَامُ  
لَمْ يَكُنْ سَيِّدَ الْأَمَانِ  
رَسُولُ الْفَنَاءِ خَصْرًا حَوْلَ  
تَحْكِيمِ دَالِمْ طَعْنِ صَلَواتِ اللَّهِ عَلَيْهِ  
وَالْأَيُّوبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَسْلِهِ الْخَيْرُ

هذا يَنْسِلُ مِنْ عَشَائِرِ  
وَالظُّرُفَةِ الْحَشِيَّةِ بِأَضْوَانِ  
لِلَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ السَّلَامُ  
لَمْ يَكُنْ سَيِّدَ الْأَمَانِ  
رَسُولُ الْفَنَاءِ خَصْرًا حَوْلَ  
تَحْكِيمِ دَالِمْ طَعْنِ صَلَواتِ اللَّهِ عَلَيْهِ  
وَالْأَيُّوبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَسْلِهِ الْخَيْرُ

مدینه العلوم والطایب

المشارق والمغادیر المیر المومنین

وامام الاستیعین علی ابن

ابی طالب کرم الله تعالی

وجہہ الہی بجزمت شایخ

المشایخ حضرت خواجہ ابی

النصر احسن البصر الانوار

بسم الله تعالى  
رحمني الله تعالى عند أبي محمد  
شيخ المشايخ حضرت خواجة  
أبي الفضل عبد الواحد بن زيد  
رضي الله تعالى عنه أبي محمد شيخ  
المشايخ حضرت خواجة أبي العز  
فضل بن عيسى رضي الله تعالى  
عنه أبي محمد شيخ المشايخ

139

أمان الأرض حضرت خواجه

لطائف ابراهيم بن ادهم

المعنى رضي الله تعالى عنه

حضرت شيخ الشافعي حضرت

خواجه سيد الداعي

المعنى رضي الله تعالى عنه

حضرت شيخ الشافعي

عن أبيه الذي في هبيرة البصر  
رضي الله تعالى عنه الذي حرم  
شيء من السبع حضرت حوله  
عاشاد ملو دينوري  
عنه الذي حرم شيء من السبع  
متر سلسله چشنيك  
حضرت خوي جبر الى اناق شاي



رضي الله تعالى عن أبي جرحم شيخ  
الشيخ في قارة الحنف والذين  
شيخ خواجه أبي أحمد بن فريسي  
جرحم رضي الله تعالى عنه  
جرحم شيخ المشايخ في طبرستان  
الذين حضرت خواجه أبي أحمد بن فريسي  
أحمد جرحم رضي الله تعالى عنه

أحمد جرحم رضي الله تعالى عنه

شيخ الاسلام حضرت ناصر الحلي  
والدين خواجه ابو يوسف حبيب  
رضي الله عنه له في بيت شيخ  
السلج حضرت خواجه قلوب الحلي  
والدين شيخ مودودي حبيب رضي الله  
تعالى عنه له في بيت شيخ السلج  
حضرت خواجه محمد بن حاجي حبيب

Handwritten marginal notes in Persian/Arabic script, including phrases like "بسم الله الرحمن الرحيم" and "الحمد لله رب العالمين".

Handwritten marginal notes in Persian/Arabic script, including phrases like "والله اعلم بالصواب" and "هذا هو الحق".

زَيْدِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ الْحُجَّيْ  
شَيْخُ الشَّيْخِ مُقْتَدِرُ أَهْلِ عِرَاقٍ  
حَضَرَتْ خَوَاجَةُ عَمَّاهُ وَبَنِي رَضِيَ اللَّهُ  
تَعَالَى عَنْهُمُ الْحُجَّيْ شَيْخُ الشَّيْخِ مُقْتَدِرُ  
الْعَارِفِينَ سَيِّدُ الْمُؤَدِّينَ حَضَرَتْ  
زَيْنُكَ مُعَايِنُ الْحَقِّ الدِّينِ حَسَنُ  
ثَمَّ أَحْمَدِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ الْحُجَّيْ

شیخ المشايخ برهان چشتیان  
تجید الحبت حضرت خواجہ  
الحق والدین اختیار اوشی کی کجی  
رضی اللہ تعالیٰ عنہ المرحوم شیخ  
المشايخ خرق الحبت امام العارفين  
سلطان الزاهدین حضرت خوا  
فرید الحق والدین مستوفی

الحمد لله الذي جعل في الدنيا والآخرة  
مناجاة لكل عبد عابث  
شكر جود من رضى الله تعالى  
عن  
الشيخ محمد بن شيخ الشافعي سلطان  
الشافعية رحمة العالمين محيى  
حضرت تاج نظام الحق والدين  
محمد بن أحمد بدايوني بخاري رضي  
الله تعالى عنه أبا محمد شيخ  
الشافعية مستغرق في جود شمس

العارفين حضرت كوكب الشرق

الحق والدين محمد و آله و سلم

اودھ جیشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ الہی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ جمال الحق والذین الشہور عباد

رضي الله تعالى عنه أبي محمد

السَّامِعُ خَيْرٌ مِنْ الْعَاجِزِ

2

۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴

المختار من كتب الفقه

الْحَقُّ وَالَّذِينَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ  
 الرَّبِّي بِحُجَّتِ شَيْخِ الْمَشَايِخِ حَضَرَتْ  
 مُوَلَّجَهُ شَيْخُ عَمَلِ الْحَقِّ وَالَّذِينَ رَضِيَ  
 اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ الرَّبِّي بِحُجَّتِ شَيْخِ  
 الْمَشَايِخِ حَضَرَتْ شَيْخُ خَمُودِ  
 شَيْخُ رَاجِحِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ  
 بِحُجَّتِ شَيْخِ الْمَشَايِخِ حَضَرَتْ

وَتَمَّتْ  
 فِي يَوْمِ  
 كَذَا

شيخ جمال الحق والدين بعرف

شيخ حسن رضي الله تعالى عنه

بجرات شيخ الشافعي قلاوي

شيخ الانبياء حضرت خواجه

شيخ حسن محمد رضي الله تعالى عنه

الهي بركات شيخ الشافعي مطهر

الله الشافعي الصمد حضرت مفتي

134



19

وَأَوْصَانِي اللَّهُ فَلْيُفِي بِاللَّهِ  
 بِاللَّهِ خَيْرٌ مِنْ خَوَاجِرِ شَيْخٍ كَمَا  
 اللَّهُ جَعَلَ لِي أَيْدِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى  
 عَنْهُ الْفَوْزُ بِكَرْبَتِ شَيْخٍ الْإِسْلَامِ  
 بِهِ رَجَعَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرِ الْعَالَمِينَ  
 خَضِرَتْ خَوَاجِرُ شَيْخٍ نَظَامِ الْحَمْدِ  
 وَالَّذِي أَرَادَ ذَلِكَ أَيْدِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى

12

الحج حبيب الله المشهور  
الدين والاخرين محب النبي  
محبوب رب العالمين حضرت  
ميرزا محمد باقر صاحب  
وغيره كاد في شرحه انا باقر  
الله تعالى عليه الذي تجوزت مشي  
الشيخ ميرزا محمد السالكين شمس

المبارك في خواصه  
عرب نوازك  
نور محمد  
بجنت  
الشاركين  
الهدى  
وفاؤك

١٢

حضرت خواجہ شمس محمد بن سید  
رضی اللہ عنہ صاحب الدہلوی صاحب  
الکتاب فی شرح احسن التوحید واصلی  
تجلیات الہ فی شرح افاضت الہ فی  
کتاب سیدنا الہ فی تحت اذن الہ  
شہداء الہ فی کتاب الہ فی  
الذی رہا ناک الہ فی کتاب الہ

في وساطته مؤدوا في حقه شرفا  
 في سببه مقتدا له الخ  
 معاني الذين في حق الله  
 في احكامه في الذين في  
 الذين في الذين في  
 كمال الذين في  
 احكامه على الذين في

في وساطته مؤدوا في حقه شرفا  
 في سببه مقتدا له الخ  
 معاني الذين في حق الله  
 في احكامه في الذين في  
 الذين في الذين في  
 كمال الذين في  
 احكامه على الذين في

177

سيرة جمال الدين وصورة حكا  
في افعاله عظمى في احواله بحسب  
القلوب كاية الله والقلوب نظام الاملاك  
الساكنين في اوتشاده وفي الذين في حبه  
نور محمد في الدنيا سدا نافي بملكه و  
الذين يطلبون شفا الكبار وسلام  
تسليم الكبر والدين رخصتك يا ارحم الراحمين







بران مستمال با کوهی حواله  
 ای و بر شمس مسجدی لایزال  
 ای اعلیٰ شمس الدین احمد بنی بر دین  
 ای قطب بنده حاد سازه خیم  
 تو عارف عالم اعلیٰ و حکم و دین  
 او رنگ باور گن بدست بر حق و عدل  
 تو هم نفس باطنی با دینی بر دین و ادب  
 ای نیک بدشاک بین تو با حق و عدل

او سلطان عالم با شیخ مال الدین  
 لیدر حسن کمالی کمال طبع  
 شیخ نور محمد بنی بر دین  
 ای شمس الدین احمد بنی بر دین  
 ای قطب بنده حاد سازه خیم  
 تو عارف عالم اعلیٰ و حکم و دین  
 او رنگ باور گن بدست بر حق و عدل  
 تو هم نفس باطنی با دینی بر دین و ادب  
 ای نیک بدشاک بین تو با حق و عدل

۲۵

در وقت عبادت عرش شمس و دریا اقدس  
 اشتهور شدی بپایمانی و غیر مستقیم

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم

خواجہ نور محمد سائین  
 رومند آواز پنج صبا  
 محنت غم تبین ایان بیجا  
 آریا نور محمد سادادی  
 پایی دیر نامرت داری  
 اند بیان چو کان سرور سائین  
 نشی عشقون در تحسین  
 ہوئی دل دی نام تیسلی  
 میر سے غم ہی دور کر سائین  
 دکی کوک ستائین کینون  
 دامن چشمان زری کینون

۲۶

قوت ی کینون کوک سائین  
 کلی آفت تور کینون  
 خواجہ نور محمد سائین  
 کہر کردی چ چوئی شادی  
 لطف تمامی لیلی اوسے  
 خواجہ نور محمد سائین  
 رت جیم ندی دل کسے  
 ایی شادی کسے تھم چلی  
 خواجہ نور محمد سائین  
 تون بن کوی ہور کینون  
 لطف مہر سہتی کچھ مینون

تون که اوستی و آن دو تون  
 تون بین بجای نام خود  
 تون جان نامی تون  
 همی دمی که دیکه  
 بیگار پیر بود  
 میر و زیر نصیر بود  
 بین دانی تون میر این  
 مادر و حسین بود  
 قور الدین امین بود  
 بی فیشان تون فیض این  
 تر و خود نور تان  
 سک و ران دی ندگاری  
 میوت بی بس ملک ران  
 دل میرا بر فکر بود

خواج که نیم سانه  
 بیج و دمی که  
 تون بری و بیج  
 خواج و دمی که  
 شهد گار و شیر بود  
 کران و دمی که  
 خواج نور محمد سانه  
 دین بین و تون  
 دیا بین و تون  
 خواج و دمی که  
 فیض لیل و بیج شای  
 بیج که بر و دمی که  
 خواج نور محمد سانه  
 سده و دمی که

۱۲۰  
 ۱۲۱

۱۲

۱۲۱

عابدان سرور کرب  
چشم به نقیر کاف  
دور بوزد تاق  
بی سب دی لای  
برای سیند جهان  
دانیان عشق نقار  
بر کین و اقم خوب  
نخون بی خون  
ازین مانی بدین تری  
امکان بر تری  
عاجز دل بی جانی  
حاجم پورده نور و سلا  
ویدن کمال کمال  
عید الحکمه وای تو

۲۸

رب کون غفور روی  
خواجده نور حسد  
حق حقوق حاکم  
عالم بوان غالی  
خواجده نور حسد  
جهول و دمی خون  
و دنیان خون طیار  
خواجده نور حسد  
عیش کجای بی تری  
بشرق غرب پیری تری  
خواجده نور حسد  
کوچک بی خون  
تحت سلا کمال  
خواجده نور حسد

هر که آن که در کوی  
 عشق شمع بر آتش کوی  
 میون بی و شوق کوی  
 با آتش سحر کوی  
 در عالم سحر و شوق کوی  
 می نشسته بر کوی  
 بر مکان پستی کوی  
 سبب بغیر آتش کوی  
 میون پیکر وصال کوی  
 در میان آتش کوی  
 تازه طور داغ کوی  
 محل من کیمی باز کوی  
 بعد از کیمون شاد کوی  
 مطلب دل آمو کوی

شاد کوی  
 یک روز شوق کوی  
 خواب و شوق کوی  
 عشق شمع بر آتش کوی  
 جام شوق کوی  
 فواید و شوق کوی  
 در دلی و شوق کوی  
 خوب و شوق کوی  
 خواب و شوق کوی  
 روشن کوی  
 سبب عشق و شوق کوی  
 خواب و شوق کوی  
 راجع و شوق کوی  
 محل مطلب و شوق کوی

۱۲۶

۲۹

میرزا محمد علی بابا

لواء در بخت سارین

نام و نام خانوادگی

تاریخ وصال حضرت خواجہ محمد علی بابا  
که تاریخ هفتم، پانصد و نود و پنج شمسی در  
شهر، هجری رحلت فرمودند و در قنارستان

قطعه تاریخ

۳۰

سلیمان ابن بطوطه فرمود

یکایک در جهان ظاهر است

بی سال وصالش اقبال غیب

۱۵

بگفته اند: کتاب پیشه میان بود

تواجه امراس شام وانی کما آب الیاب و غیره

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰





